



ناز و نیاز

سعید نجفی

www.ketab.ir

سرشناسه	: نجفی، سعید، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: ناز و نیاز / سعید نجفی.
مشخصات نشر	: تهران: سبحان، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۸۵۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۱-۰۳۵-۰
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: ۸۵۴-۸۴۳. ص: کتابنامه
موضوع	: دعا
موضوع	: دعا - فلسفه
موضوع	: دعا - تأثیر
موضوع	: داستان‌های اخلاقی
رده‌بندی کنگره	: ۲۹۷/۷۷ : ۲۶۶/۳
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۷۷
شماره کتابشناسی	: ۳۳۵۳۵۴۷

انتشارات سبحان

تهران - میدان امام حسین (ع)، خیابان: حاج میرزا سید علی، کوچه شهید داستانیور پلاک ۶
 تلفن: ۷۷۵۲۰۲۲ - ۷۷۶۴۴۱۸۳ - ۷۷۶۳۹۳۱۹
 میدان انقلاب - خ ۱۲ فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۲۰، پ.ن: ۶۶۴۷۶۷۶۵ - ۶۶۹۵۲۹۴۵

ناز و نیاز

مؤلف : سعید نجفی
 ویراستار : الهام هاشمی - سوده نجفی
 طراح جلد : علی باقری
 ناشر : انتشارات سبحان
 حروفچینی : ظریفیان ۶۶۷۱۲۸۵۷
 لیتوگرافی : موعود
 چاپ و صحافی : نوید

تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت : ۳۵۰۰۰ تومان

سال چاپ : اول ۱۳۹۳
 آدرس سایت و ایمیل مؤلف: www.Boreir.com
 نجفی ۰۹۳۹-۲۱۲۷۵۱۹ : haj.saeid.najafi@gmail.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۱-۰۳۵-۰ ISBN: 978-600-211-035-0

● حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

فهرست مطالب

۱۳		مقدمه
۱۷		ناز و نیاز
۳۴		حکایت
۵۷		ابیاتی چند برای ناز و نیاز
۶۵		فصل اول: دعا
۶۷		تعریف دعا
۷۸		انواع دعا
۸۹		فضیلت دعا
۱۰۰		دعا بلائی حتمی را برمی گرداند
۱۰۲		بلند و کوتاه بودن زمان بلا
۱۰۲		نکته
۱۰۴		حکایت
۱۰۵		خواستن و نخواستن
۱۰۷		دعا شفای هر دردی است
۱۰۸		دعا انواع بلاها را دفع می کند
۱۱۱		دعا برای هر چیز، کوچک و بزرگ
۱۱۳		دعا کلید اجابت الهی
۱۱۶		حکایت
۱۲۳		دعا، نماز، قرآن
۱۲۵		دعا؟ نماز؟ قرآن؟
۱۲۹		دعا، نماز
۱۳۴		حکمت دعا
۱۳۸		حکایت
۱۴۱		حکایت
۱۴۶		دعا سلاح مؤمن
۱۵۰		تدبر و اندیشه در دعا



۱۵۳	 نکته
۱۷۰	 ولایت اهل بیت - علیه السلام - و ارتباط آن با دعا
۱۷۲	 حکایت
۱۸۶	 دعا از منظر عقل
۱۹۰	 پرسش شماره (۱)
۱۹۴	 پرسش شماره (۲)
۲۰۱	 فصل دوم آثار دعا
۲۰۳	 آثار دعا
۲۰۵	 ۱- برآورده شدن خواسته‌ها (اجات)
۲۰۶	 ۲- بخشودگی گناهات
۲۰۷	 ۳- سکون و آرامش
۲۰۸	 ۴- تعلیم معارف دینی
۲۰۹	 ۱ - ۴ - خداشناسی (توحید)
۲۱۱	 ۲ - ۴ - معصوم‌شناسی
۲۱۲	 ۳ - ۴ - آموزه‌های اخلاقی
۲۱۳	 ۴ - ۴ - آموزه‌های عرفانی
۲۱۵	 ۵ - ۴ - آموزه‌های سیاسی
۲۱۶	 ۶ - ۴ - آموزه‌های دیگر
۲۲۱	 فصل سوم: شرایط استجابت دعا
۲۳۳	 شرایط استجابت دعا
۲۳۴	 مهمترین شرایط استجابت دعا
۲۳۴	 ۱- شناخت (معرفت‌الله)
۲۳۶	 ۲- عمل کردن به مقتضای شناخت (عمل صالح)
۲۳۸	 حکایت
۲۴۲	 ۳- اخلاص (پاکی دل)
۲۴۹	 حکایت
۲۵۰	 ۴- پاکی درآمد (طیب مکسب)
۲۵۱	 حکایت
۲۵۶	 حکایت
۲۶۰	 حکایت
۲۶۵	 ۵- حضور و رقت قلب

فصل چهارم: موانع استجاب دعا	۳۷۷
موانع اجابت دعا	۳۷۹
۱- گناه (معصیت)	۳۷۹
حکایت	۳۸۴
حکایت	۳۸۶
حکایت	۳۸۸
۲- ظلم (ستم)	۳۹۲
حکایت	۳۹۳
دعا مظلوم قطعاً به اجابت می‌رسد	۳۹۹
حکایت	۴۰۶
۳- عدم سازگاری خواسته با حکمت خداوند (خلاف حکمت الهی)	۴۰۵
۴- ترک امر به معروف و نهی از منکر	۴۰۳
فصل پنجم: آداب دعا	۳۱۷
آداب دعا	۳۱۹
۱- طهارت	۳۲۳
۲- آغاز نمودن با نام خدا	۳۲۸
۳- ستایش و تمجید الهی	۳۳۳
۴- صلوات بر پیامبر ﷺ و خاندانش	۳۴۳
۵- شفاعت‌خواهی (شفیع قرار دادن صالحان)	۳۵۴
حکایت	۳۵۷
۶- اقرار و اعتراف به گناهان	۳۵۸
۷- تضرع، خشوع، خضوع و ابتغال	۳۶۲
گریه بهترین نماز و نشانه تضرع و ابتغال	۳۶۵
۸- به جا آوردن دو رکعت نماز	۳۷۲
۹- بلند کردن دستها بسوی آسمان	۳۷۵
۱۰- کوچک نشمردن حاجت	۳۷۹
۱۱- بزرگ نشمردن حاجت (محال فرض کردن)	۳۸۱
۱۲- اصرار بر دعا، پافشاری، الحاح	۳۸۳
۱۳- دعا کردن برای همه، فراخواهی، تعمیم	۳۹۳
حکایت	۳۹۹
حکایت	۴۰۱
۱۴- خوشبینی به اجابت دعا، امید به اجابت	۴۰۳

۴۰۷	 حکایت
۴۱۱	 حکایت
۴۲۰	 ۱۵- انتخاب زمان و مکان مناسب
۴۵۶	 فصل ششم: علت تأخیر در استجابت دعا
۴۵۶	 علت تأخیر در استجابت دعا
۴۵۳	 ۱- ملأحت (عدم مفسده در استجابت دعا)
۴۵۹	 حکایت
۴۶۲	 ۲- دوس داشتن تداوم دعای بنده از سوی خداوند (تأخیر در اجابت)
۴۵۶	 حکایت
۴۶۱	 علت تأخیر در استجابت دعا
۴۷۵	 فصل هفتم: اموری که دعاکننده ترک کند
۴۷۷	 اموری که دعاکننده باید ترک کند
۴۷۷	 ۱- پرهیز از عجله کردن و شتابزدگی در استجابت دعا
۴۸۵	 ۲- دعا برای چیزهای تشدنی (امور غیر ممکن و محال)
۴۸۷	 ۳- صلاح کار خود را به خدا نیاموزد (تسلی باشد)
۴۸۸	 کسانی که دعایشان مستجاب نمی شود
۴۹۵	 کسانی که دعایشان مستجاب می شود
۴۹۶	 لطیفه
۴۹۶	 لطیفه
۴۹۷	 لطیفه
۵۰۳	 حکایت
۵۰۷	 فصل هشتم: کسانی که دعایشان بی درخواست برآورده می شود
۵۰۹	 کسانی که دعایشان بی درخواست برآورده می شود
۵۱۴	 ۱- دعای بیمار که برای عیادت کننده خود می کند
۵۱۴	 ۲- دعای عیادت کننده از مریض به جهت رضای حق متعال
۵۱۵	 ۳- دعای مؤمنانی که یکدیگر را ملاقات می کنند به جهت فضیلت این امر
۵۱۵	 ۴- دعای فقیر، در حال کسی که نیاز او را برطرف کرده باشد و به او کمک کند
۵۱۹	 فصل نهم: فضیلت و لزوم دعا برای حضرت مهدی (عج)
۵۲۱	 فضیلت و لزوم دعا برای حضرت مهدی (عج)

فصل دهم: پیشینه کتب دعا	۵۳۵
پیشینه کتب دعا	۵۳۷

فصل یازدهم: پاسخ به چند پرسش اساسی	۵۵۱
پاسخ به چند پرسش اساسی	۵۵۳
پرسش ۱	۵۵۳
پرسش ۲	۵۶۳
پرسش ۳	۵۶۸
پرسش ۴	۵۷۲
پرسش ۵	۵۷۴
پرسش ۶	۵۷۶
پرسش ۷	۵۸۰
پرسش ۸	۵۸۳
پرسش ۹	۵۸۶

فصل دوازدهم: مقامات خوف و خشیت و کیفیت دعای انبیای الهی علیهم السلام	۵۹۱
مقامات خوف و خشیت	۵۹۳
حکایت	۵۹۵
حکایت	۶۰۴
نتیجه	۶۰۵
گریه و خشیت حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام	۶۰۶
گریه نوح علیه السلام	۶۰۷
دعا و ذکر نوح علیه السلام	۶۰۷
رقت قلب موسی علیه السلام	۶۰۷
محبت حضرت شعیب علیه السلام	۶۰۸
تضرع و زاری قوم یونس علیه السلام و دفع بلا	۶۰۸
خوف الهی و حضرت یحیی	۶۰۹
حضرت ابراهیم علیه السلام	۶۱۰
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم	۶۱۲
نمونه‌ای از مناجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم	۶۱۵

فصل سیزدهم: سیره مناجاتی ائمه معصومین علیهم السلام و صدیقه طاهره علیها السلام	۶۱۹
سیره مناجاتی ائمه معصومین علیهم السلام و صدیقه طاهره علیها السلام	۶۲۱
علی علیه السلام	۶۲۱

۶۲۴	نمونه‌ای از مناجاتهای علی - علیه السلام
۶۲۵	حضرت فاطمه - علیها السلام
۶۲۶	اشتیاق فاطمه - علیها السلام - به دعا
۶۲۷	حضور و رقت قلب در دعا
۶۲۷	پافشاری در دعا
۶۲۸	نیایش فاطمی - علیها السلام
۶۲۸	ستایش دعا
۶۲۸	خوشبینی و اجابت دعا
۶۳۰	سیره مناجاتی امام حسن مجتبی - علیه السلام
۶۳۱	نمونه‌ای از مناجات امام حسن مجتبی - علیه السلام
۶۳۲	خوف و خشیت امام حسن - علیه السلام
۶۳۳	امام حسین - علیه السلام
۶۳۳	ستایش‌گویی و تمجید
۶۳۴	تضرع و خشوع
۶۳۵	نمونه‌ای از مناجات حضرت سید شهید - علیه السلام
۶۳۶	امام سجاد - علیه السلام
۶۳۶	سیره مناجاتی امام سجاد - علیه السلام
۶۳۸	خوف و خشیت امام سجاد - علیه السلام
۶۳۹	نمونه‌ای از مناجات حضرت زین العابدین - علیه السلام
۶۴۰	عیادت حضرت علی - علیه السلام - از زبان امام سجاد - علیه السلام
۶۴۱	امام باقر - علیه السلام
۶۴۱	سیره مناجاتی امام باقر - علیه السلام
۶۴۲	اهمیت دعا از دیدگاه امام باقر - علیه السلام
۶۴۲	نمونه‌ای از مناجات امام باقر - علیه السلام
۶۴۳	امام جعفر صادق - علیه السلام
۶۴۳	سیره مناجاتی امام جعفر صادق - علیه السلام
۶۴۴	نمونه‌ای از مناجات امام صادق - علیه السلام
۶۴۴	امام موسی کاظم - علیه السلام
۶۴۶	نمونه‌ای از مناجات حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام
۶۴۷	امام رضا - علیه السلام
۶۴۷	خوف و خشیت حضرت - علیه السلام
۶۴۸	نمونه‌ای از مناجات امام رضا - علیه السلام
۶۴۹	امام جواد - علیه السلام
۶۴۹	سیره مناجاتی حضرت جواد الائمه - علیه السلام



۶۴۹	نمونه‌ای از مناجات حضرت امام جواد - علیه السلام
۶۵۰	امام هادی - علیه السلام
۶۵۰	سیره مناجاتی امام علی‌التقی - علیه السلام
۶۵۱	نمونه‌ای از مناجات حضرت امام هادی - علیه السلام
۶۵۲	امام عسکری - علیه السلام
۶۵۲	سیره مناجاتی امام حسن عسکری - علیه السلام
۶۵۳	نمونه‌ای از مناجات امام حسن عسکری - علیه السلام
۶۵۳	حضرت شهید (عج)
۶۵۳	دعای امام زین‌العابدین (عج) برای شیعیان
۶۵۴	نمونه‌ای از مناجات امام زمان (عج)
۶۵۴	خوف و خشیت ابرار غفار (ره)

فصل چهاردهم: مناجات بزرگان دین

۶۵۷	حالات مناجاتی بزرگان دین
۶۵۹	حالات مناجاتی ملا آقا جان زنجانی (ره)
۶۶۱	آقا سید صدرالدین عاملی اصفهانی (ره)
۶۶۱	عارف بزرگ استاد سید احمد کربلایی
۶۶۲	خوف و خشیت آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (ره)
۶۶۲	سیره مناجاتی حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی (ره)
۶۶۳	جلوه‌هایی از عبادت شهید مطهری (ره)
۶۶۴	شهید آیت‌الله مدنی (ره) دومین شهید محراب
۶۶۵	مرحوم آیت‌الله صدوقی چهارمین شهید محراب
۶۶۵	گریه‌های نیمه شب حضرت امام خمینی (ره)
۶۶۷	نکته‌ای ناب از شیخ جعفر کاشف‌الغطا (ره)
۶۶۷	میرزا نائینی (ره)
۶۶۸	اهمیت دعا از منظر علامه سیدمهدی بحر العلوم (ره)
۶۶۹	کلامی از قدوة العارفین، حضرت آیت‌الله العظمی بهجت (ره)

فصل پانزدهم: بلندهمتی در دعا

۶۷۳	بلندهمتی در دعا
۶۷۵	ایمان مؤمن، تردید کافر
۶۷۷	تغییر مبدا میل
۶۸۱	قیاس مکاتب مختلف فکری در گزینش هدف
۶۸۴	حکایت
۷۰۲	

۷۰۹	تفاوت در اهداف
۷۰۹	حکایت
۷۲۰	اهمیت فقر اختیاری
۷۲۸	مقام جعفر ابن ابی طالب و حضرت ابوالفضل العباس
۷۳۳	حکایت
۷۳۶	همت، تلاش، دعا
۷۴۲	حکایت
۷۵۰	حکایت
۷۵۳	والدین بارگانه
۷۵۴	حکایت
۷۷۵	تربیت الهی
۷۸۰	حکایت پیرزن
۷۸۲	حکایت
۷۸۳	بزرگ منشی در دعا
۷۹۵	جایگاه کسب روزی از منظر اهل بیت
۸۰۶	حفظ کرامت انسانی و عزت نفس
۸۱۴	حکایت
۸۱۶	کمک خواستن از خوبان
۸۱۸	حکایت
۸۲۲	حکایت
۸۲۴	توکل یعنی چه؟
۸۲۸	حکایت
۸۲۸	حکایت
۸۳۲	انقطاع اضطراری و اختیاری
۸۳۳	حکایت
۸۴۱	منابع و مأخذ
۸۵۱	نام برخی از شعری که در این مجموعه از اشعارشان استفاده شد

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَآيَاهُ نَسْتَعِينُ

رب العالمین! با پاسگزارم که با لطف و کرم و رحمتش، دیباچه ستایشگری آل الله - علیهم صلوات الله - بر امام استحقیر پوشانید و لیاقت خدمت و نوکری این خاندان پاک و منور به ویژه حضرت زرا - ار، مولی الکونین، ابا عبدالله الحسین علیه السلام را به من عطا کرد.

همچو من هر که کشد بار مدیحتش به پیش
چو ترازو سه و کارش همه بنا سیم و زراست^۱
چرا که:

گدایی در این خانه طرفه اکسیر است گراین عابد بخت، خاک، زرتوانی کرد!^۲
چرا اینطور نباشد که قرآن به حق ناطق، امام جعفر صادق علیه السلام کشف الدقایق و الحقایق و الرقایق، می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَعِدُ الْإِنْسَانَ وَيَمْدَحُ لَهُ، وَارْثُ لَنَا»^۳
خدا را سپاس که در بین مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می آیند و ما را مدح و مرثیه می گویند.

۱- محمد زواره‌ای.

۲- حافظ.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹.

حشمت و دولت و منصب به شهان ارزانی از عناوین جهان مرثیه خوان ما را بس! اما بعد:

ایده نگارش این اثر که هم اینک برابر نگاه لطیف شما مخاطب عزیز و ارجمند است نیز در لابه لای جلسات ذکر و ثنای اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - شکل گرفت، و نگارنده را بر آن داشت تا با اندک بضاعت خود بکوشد تا، اثری درخورد توجه مخاطبین و مستمعین فهیم و بصیر و علاقه مند پدید آورد.

در رجب المرجب سال ۱۴۳۱ (ه. ق) مطابق با تیرماه ۱۳۸۹ (ه. ش) تصمیم اینجانب بر آن شد تا در جهت تقای سطح کیفی جلسات دعا و مناجات ماه مبارک رمضان، جزوه ای محسوب به موضوع «دعا» نگاشته شود و در دسترس مشتاقان کسب معارف الهی قرار گیرد. با استعانت از پروردگار مستعان جزوه ای مفید و مختصر تهیه و برای تبیین مباحث به دوستان و روضه و تدریس شد که خوشبختانه بیش از حد انتظار مورد توجه حاضرین قرار گرفت. پس از پایان تدریس، تأثیر آن در جلسات به وضوح آشکار گردید و اکثر مستمعین اذعان داشتند که این نوعی متفاوت به دعا نگاه شده است و مسلماً استفاده هرچه بهتر از برترین عبادات، به برترین و عالی ترین ثمرات را در پی خواهد داشت. اهمیت و ارزش موضوع دعا و تأکید بر آن که در قرآن کریم و احادیث شریف بدان گردیده است بر هیچ کس مستور نیست. اما می توان گفت که در کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده است انسان را به دعا خواندن سوق می دهد تا دعا کند!

این جمله کوتاه دارای پیامی بزرگ است؛ چرا که تا وقتی انسان به معرفت و مفاهیم و فلسفه دعا توجهی نکند، فقط دعا خوان است و طوطی وار الفاظی را تکرار می کند. ولی کسی که دعا می خواند و به فلسفه دعا و مناجات و معانی آن دقت می کند، عین حال که دعا می خواند، دعا می کند. زیرا می داند که چه می خواهد و از که می خواهد!

درواقع می توان گفت توجه عزیزانی که در این زمینه قلم فرسایی نموده اند، بیشتر به خواندن دعا های مرسوم معطوف گردیده است. آن هم با ذکر ثواب عددی یا ذکر اینکه

برای برطرف شدن فلان مشکل فلان دعا سفارش و توصیه شده است. البته ثواب و آثار مستقیم و غیرمستقیم دعا خواندن بر همه واضح و مبرهن است. اصلاً جمال نیایشگران، سیدالساّجدين و زين العابدين عليه السلام که روح دعا و مناجات است و راه هرچه بهتر سخن گفتن و دعا کردن را به ما آموخته است، فرمودند: «مردم را به اجابت دعاها و برآورده شدن حاجات (در هر شرایطی) امیدوار نکنید. ای بسا (یکبار) مصلحتی در کار باشد و دعا بدهد، بطور که خود خواسته (چون در واقع به ضرر اوست) برآورده نشود بلکه در قبل آن چیز بهتری به او عطا شود». (ولی بر اثر عدم اجابت مصلحتی نسبت به دعا بدبین شود).

از طرفی نیز این ظرایف را در خود داشته توسط بزرگان با زبانی ثقیل برای خواص نوشته شده است. دعا حتی برای عموم مردم در مقاطع سنی مختلف که توجه آنان را به چرایی دعوت به دعا، آثار دعا، آداب دعا و ... جلب کند، خالی به نظر می‌رسید. خلائی که نویسنده راه نگارش کتاب حاضر تشویق کرد.

در این کتاب سعی بر آن شده تا احادیث معتبرترین مجامع روایی شیعی نقل شود و بیشتر مباحث با تکیه بر آیات قرآن بیان گردد.

به جهت تلطیف مباحث حکایات و ابیاتی به فخر و موضوع مطرح شده که اشعار از بین آثار ششصد شاعر برجسته انتخاب و مورد استفاده قرار گرفته است.

در پایان از همه عزیزانی که بنده را در طی این مسیر یاری کردند بی‌نهایت سپاسگزارم و ثواب این اثر را به روح پرفروش پدر بزرگ مشایخ، حاج رحمت‌الله اسماعیلی تقدیم می‌کنم.

هر آدمی که کشته شمیر عشق گشت

گو غم مخور که هلك ابد خونبهای اوست!¹

امیدوارم با رهنمودها، ارشادات و پیشنهادات شما عزیزان، اشکالات این اثر در چاپهای بعدی برطرف گردد.



ای خوش آندم که به روی تو نظر باز کنم خویش را گرم نیازت کنم و ناز کنم

خادم و خدوم و خاکسار خاندان خدا (آل الله (ع))

سعید نجفی

www.ketab.ir

ناز و نیاز

همان حقیقت بندگی، خضوع و انکسار و خشوع و فروتنی در برابر خالق متعال است و هر قدر انسان بیشتر در برابر خداوند خاضع باشد، به کُنه بندگی و لبّ عبودیت نزدیکتر است. البته این حالت زمانی حاصل می شود که انسان با تفکر و اندیشه بفهمد و باور کند که سرچشمه همه کس، است معبود و حسنات و فیوضات خدای علیّی است و بنده عین نیاز، خدای کریم در قیام می نماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! همه شما نیازمند من هستید و خدا بی نیازی و ستوده است.

از خاتم رسل، هادی سبیل، سید کل، پیامبر رحمت ﷺ نقل شده است که فرمود:

«الْفَقْرُ فَخْرٌ وَبِهِ أَفْتَخِرُ»^۲

برخی معتقدند منظور از این فقر، فقر و ضعف مالی نیست، بلکه فقر مالی به خودی خود سبب فخر نیست، و صبر بر فقر است که شایسته می باشد. بلکه منظور فقر در قبال خداوند غنی مطلق است. یعنی من هیچ چیز از خودم ندارم و در برابر مالک هیچ چیز نیستم. هر چه هست از آن تو و متعلق به تو است. این فقر است که سبب افتخار پیامبر ﷺ است و این فقر، گنج اولیای خداست.

من ژنده پوش یارم و دارم به جان او / ننگ از قبا ی قیصر و عار از کلاه کی

۱- فاطر: آیه ۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۹.

شرم ز فقر باد مقابل کنم، اگر با گنج فقر شهر صفاهان و ملک ری^۱
عرضه هر چیز غیر از فقر و عرض نیاز به درگاه احدیت ممدوح نیست. سلمان
فارسی (ره) با آن همه کمالات و حسنات چنانچه ز مخیری در ربیع الابرار بیان داشته، بر
روی کفن خود نوشته بود:^۲

وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَحَمْلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُقُودُ عَلَى الْكَرِيمِ^۳

- پیشگاه کریم، بدون توشه‌ای از حسنات و قلبی سالم، وارد شدم.
- (چون که حمل زادداشتن هرگونه توشه‌ای، برای ورود به پیشگاه کریم، زشت‌ترین
کارهاست. به توشه‌ای که می‌توان برد عرض نیاز همراه با خضوع دل و اشک چشم
است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «خدای منان به حضرت عیسی بن مریم (ع) وحی
فرمود که:

«يا عيسى، هَبْ لِي مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ»^۴.

«ای عیسی! از چشمان خود اشک و از دل خود خشوع را به من هدیه کن».

بنده باید چیزی را به عنوان هدیه پیش مولای خود ببرد، که مولایش آن را نداشته
باشد؛ وگرنه این هدیه ارزشمند نیست. انسان نیز که به خداست، باید چیزی را به عنوان
هدیه پیش خدا ببرد، که خداوند آن را نداشته باشد و این بدین معنی است که کمال باشد.^۵ طبق
رهنمود خود پروردگار متعال این پیشکش مشخص شده است.

این هدیه چیزی، غیر از مسکنت و ضعف و عجز و ناله و ابتلا و خسوع و تضرع چیز
دیگری نمی‌باشد. سزاوار است انسان وقتی به حضور خدای سبحان می‌رود، عینه بدارد
که: من غیر از بندگی و عرض نیاز چیز دیگری نیاورده‌ام. این حالت عجز و اظهار نداری

۱- ملا احمد نراقی.

۲- برخی نقل کرده‌اند این اشعار را حضرت علی (ع) بر روی کفن سلمان نوشت: انیس اللیل، ص ۵۳۰.

۳- نفس الرحمن، ص ۵۴۵.

۴- امالی مفید، ص ۳۳۶، مجلس ۲۷، ح ۷- امالی طوسی، ص ۱۲، مجلس ۱، ح ۱۵.

۵- حکمت عبادات، ص ۲۱۶.

هم کمال است.^۱

اظهار عجز و نیاز در مناجات‌های امام پارسایان، سرسلسله عارفان، رهبر عدالت‌خواهان، شمع دل واصلان، مراد و مقتدری کاملان، امیر موحدان، اسوه و الگوی پرهیزکاران، پیر مناجاتیان، سید صالحان، سرور مؤمنان، پیشوا و پیشرو و پیشگام پروا‌شگان، حضرت علی علیه السلام، با پروردگار سبحان موج می‌زند و حکایت از خشوع و خضوع دائمی او دارد. مثلاً در مناجاتی مشهور به مناجات مسجد کوفه عرضه می‌دارد:

«تو بریزی و من ذلیل، تو بزرگی و من کوچک، تویی قوی و توانا و من ضعیف و ناتوان، تویی زنده‌ای و من مرده، تو باقی هستی و من فانی، تو غالبی و من مغلوب، تو پروردگار و من پرورده...»^۲

انسانی که خود را هیچ می‌داند همه چیز را از خداوند طلب می‌کند و هرچقدر به فقر خود و غنای حضرت حق مالک توجه کند، درخواست و دعایش بیشتر است. چنانچه می‌بینیم معصومین علیهم السلام با آن مالک عبادات از همه افراد عالم، درخواست و دعا و عرض نیازشان بیشتر بوده است. بالعکس کسی که خود را مالک بداند و طغیان کند به همان اندازه از دعا و عبادت دور می‌شود و در زمره افراد جهنمی قرار می‌گیرد.

قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ﴾^۳

درحقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زور با واری به دوزخ درآیند. راز همه عبادات، عرض نیاز به پیشگاه پروردگار است و تحلی آن در دعا و درخواست آشکار می‌گردد. حضر امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاها صحت کامله سجاده عرضه می‌دارد:

«سَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَرَكُهُ اسْتِكْبَاراً وَ تَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرْكِهُ دُخُولَ

۱- همان.

۲- مفاتیح‌الجنان، باب سوم (زیارات)، اعمال مسجد کوفه.

۳- سوره غافر: آیه ۶۰

جَهَنَّمِ دَاخِرِينَ»^۱

دعای خود را عبادت خواندی و ترک آن را استکبار و بر ترک دعا وعده داخل شدن با ذلّت و خواری به جهنّم را دادی.

دعا بدین جهت بالاترین عبادت و روح و مغز و جوهره سایر عبادات است که ریشه در عجز انسان و فروتنی و خاکساری او دارد. لذا سرپیچی از این عبادت، بدترین گناهان و ذلّت ترین اعمال می باشد.

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ بَعْضُ إِلَهِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْأَلُ مَا عَلَيْهِ»

هیچ کس را بد خدا، مغبوض تر از کسی که از عبادت او سرپیچی کند و آنچه در نزد اوست را طلب نکند، نمی باشد.

دو گروه هستند که روایات از ایشان به بدترین شکل یاد می کنند و عمل آنان را بدترین اعمال می دانند. یکی افرادی که از رحمت خداوند ناامیدند و دیگران افرادی که دعا نمی کنند. زیرا کسی که دعا نمی کند و از خدا نمی خواهد خود را نیازمند نمی داند و کسی که ناامید است رحمت خدا را محدود می داند و به این گویای این مطلب است که: کاری از دست خدا بر نمی آید! و این هر دو به یک دسته هستند کسانی که خود را از دعا بی نیاز می دانند، به وسایل و اسباب متکی اند و این، از صفت درستی و قبیح قدرتمندان ظالم و ثروتمندان سرکش است و در نهایت هم کار به کفر و طغیان می رسد. خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفِرٌ ۚ إِنَّهُ رَأَىٰ سَعَتَهُ اسْتَغْنَىٰ﴾^۲

به یقین انسان طغیان می کند، آنگاه که خود را بی نیاز ببیند.

۱- دعای چهل و پنجم.

۲- وسائل الشیعه، ج ۷، باب ۱۲ از ابواب دعا، ح ۳.

۳- سورةعلق: آیه ۷-۶

و در زمره فرعونها و نمرودها و شدادها و قارونها و... قرار می گیرد. انسانی که خود را به حق نیازمند می داند، دست به هر کاری نمی زند و هر عمل خلافی را مرتکب نمی شود و خود را آلوده نمی سازد. چرا که خود را در همه حال محتاج خدای عزوجل می داند و در صدد این است که این ارتباط قطع نشود، که در این صورت هیچ می شود. در مقابل این تهدیدات نسبت به مستکبرین می بینیم که رحمت رحیمیه و خاصه حضرت حق متعال، چقدر شامل افرادی شده است که حتی در آخرین روزها و ساعات و لحظات زندگی خود عرض نیاز و دل شکستگی واقعی کرده اند.

در کوی شکسته دل می خرنند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است روزی پیامبر ﷺ در مسجد مشغول نماز شدند، پس از قرائت حمد، به خواندن سوره حجر پرداختند، چون به آیه رسیدند:

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَّا يُدْخِلُهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾^۱.

و قطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است (دوزخی) که برای آن هفت در است، و از هر دری بخش معین از آنان (وارد می شوند).

زنی صحرانشین که هماهنگ با پیغمبر ﷺ می خواند، با شنیدن این دو آیه، نعره ای زد و بیهوش شد. چون حضرت از نماز فرا می آمد، مشاهده کرد، فرمان دادند آب آوردند و به چهره او پاشیدند تا بیهوشی آن حضرت فرمودند: ای زن، تو را چه حالت است؟

گفت: یا رسول الله! چون تو را در نماز دیدم علاقه مند شدم پشت سر شما در رکعت نماز بخوانم. چون به این دو آیه رسیدی بی تاب گشته و بی هوش شدم. سپس گفت: وای که هر عضوی از اعضای من، به هر دری از درهای هفتگانه دوزخ، تقسیم خواهد شد. حضرت فرمود: نه چنین نیست، بلکه مراد آیه این است که هر گروهی از بدکاران را، بر دری از درهای دوزخ به اندازه گناهشان عذاب می کنند.

زن گفت: یا رسول الله! من ثروتی جز هفت برده ندارم. تو را گواه می گیرم که هریک را برای خلاصی از دری از درهای دوزخ آزاد کردم.

فرشته وحی نازل شد و گفت: یا رسول الله ﷺ صحرائشین را بشارت ده که حق تعالی همه درهای دوزخ را بر تو حرام کرد و درهای بهشت را بر تو باز نمود.^۱

در اینجا سخن از دل شکسته و قلب خاشع برآمده است. اینجا است که دریای رحمت بی پایان حضرت حق به جوش و خروش می آید. مهمترین چیز در دعا کردن که اجابت را توأ می سازد دل شکسته و قلب خاشع است، که غالباً در اشک چشم تجلی پیدا می کند. همین در است که روایات بسیاری در باب گریه از خوف خدای منان رسیده است که در اینجا به آن اشاره خواهیم کرد.

در برخی از کتب تفسیری آمده است که فرشتگان، گناهان گناهکار را برای عرضه به لوح محفوظ می برند. آنجا جایی است که گناهان، حسنات را برای عبد می بینند. به سجده می افتند و به پیشگاه حق عرض می دهند: آنچه انجام داده بود نوشتیم، ولی اکنون غیر آن را می بینیم! پاسخ می شنوند: راست می گویید ولی بنده گناهکار من پشیمان شد و با گریه وزاری و اشک و آه به در خاتمه من آمد. من از گناهانش گذشتم و او را بخشیدم و کرم را به او هدیه کردم. من اکرم الاکرمینم.^۲

گر دو صد جرم عظیم آورده ای غم بر سر بر کریم آورده ای
احساس نیاز همیشگی به خداوند، آثار پرهیزکاری را بر انسان تقویت می کند. البته انسان باید برای برطرف کردن مشکلات و نیازها از دیگران استفاده کند؛ ولی باید بداند آن اشخاص و ابزار را هم خداوند در اختیار او قرار داده و هیچ کس را خود استقلال نمی دهد. اگر انسان رئیس مرکز، سازمان و یا اداره ای باشد و مشاهده کند که یکی از کارمندیانش برای رفع فلان مشکل خود به یکی دیگر از کارمندان رجوع کرده، در حالی که آن کارمند نیز باید مشکل را نهایتاً با دستور رئیس حل کند، آیا ناراحت

۱- کشف الاسرار، ج ۵، ص ۳۱۹، تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۱۶۳.

۲- مناجات خوانی، ص ۲۰۲ به نقل از تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۱۷۹.

نمی‌شود؟ درحقیقت بندگی خالق سبحان به عبارتی باور وابستگی وجودی انسان در تمام شئون خود به ربّ العالمین است. در اسلام سه شاخصه اصلی وجود دارد که همه مباحث دینی زیر مجموعه آنها قرار می‌گیرند: اعتقادات، اخلاق، احکام.

عقاید، آن سلسله اعتقادات درونی هستند که در ارتباط با مبدء و معاد و خدا و روز قیامت و... می‌باشند. احکام، عبارت است از آن سلسله وظایف (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح) عبادی که هر مسلمانی موظف است آنها را انجام بدهد و جنبه عملی دارند. مثل: نماز، روزه، حج و...

و اخلاق عبارت است از آن مواردی که روابط فردی و اجتماعی (که در هر جامعه وجود دارد)، براساس موازین شرعی مشخص می‌کند و برای رعایت شئون و حقوق افراد، پایبندی به آن ضروری خواهد بود. سخن ما مربوط به اعتقادات است. انسان با اندکی توجه و حتی با نور سطرین درم باید که در هر حالت (صحت و بیماری، فقر و غنا، سختی و راحتی، آرامش و اضطراب، غم و شادی و...) و در هر سن و سالی (کودکی، جوانی، پیری) و هر جا و مکانی، نیازمند به خدای احد و واحد است. این نیاز نه تنها در دنیا، بلکه بعد از مرگ (برزخ، قیامت) هم پویی است. پس دیگر جای ابهام برای کسی باقی نمی‌ماند و باید دانست که مؤثر حقیقی غیر از نیست. این باور یک انسان موحد است و اگر این طور نباشد گاهی دچار فراموشی خواهد شد. چیست و در محضر کیست؟ و اگر این مسأله تداوم پیدا کند بدترین بلاها، یعنی فراموشی خدا شامل حال او می‌گردد. همان طور که حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾^۱

هم‌چون کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار

ساخت نباشید.

از خدا برگشتگان را کار چندان سخت نیست

سخت کار ما بود کز ما خدا برگشته است^۱

قبل از اینکه سخن به درازا بکشد، باید علت نام گذاری این اثر را بیان کنیم، تا مباحث بعد، مشخص تر شود. یک سال قبل از چاپ کتاب حاضر، در جلسه اخلاقی که در ایام تابستان در شهرستان دماوند توسط مرجع عالیقدر جهان تشیع، مفسر بزرگ قرآن کریم، حضرت آیت الله جوادی آملی برگزار گردیده بود، طبق سنوات گذشته، شرف حضور پیدا کردم و برای اولین بار این دو عبارت را در جوار هم از لسان ایشان شنیدم و بعد از تأملی اندک دریافتیم که این عبارت «ناز و نیاز» حاوی معارف و معانی ژرف و پیامهای بسیاری است. ایشان فرمودند: «همه دعاها و اذکار و اوراد نوعاً به دو بخش تقسیم می شوند؛ یا عرض نیاز و ظواهر جز و توبه و استغفار و انابه و... است یا ناز و کرشمه!» البته ناز هم نوعی نیاز است و بیانی متفاوت و خاص دارد که مقدور هر کس نمی باشد. به عنوان مثال خداوند اسماء بسیار دارد که اینک همه آفرینش اسماء خدا هستند، اما نامهایی برای خداست که سفارش شده است خدا را با آنها بخوانیم: ﴿وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۲.

و می بینیم سفارش می شود، قبل از دعا ده بار بخوانید ب «ب»^۳، یا در ادعیه هر جا در خواستها اوج می گیرد، سفارش شده است که بگویید: «یا رب» نفس قطع شود. مثلاً در دعای شریف کامل بعد از درخواستها و آمرزش طلبی ها و... و آخر دعا به جهت محکم کاری باز این نام را چندین بار تکرار می کند. گویا این نام آنقدرند دلربایی می کند! خداوند نامهای بسیاری دارد ولی هیچکدام به اندازه «رب» در درخواست مطرح نیست. همان خدایی که سفارشی می کند که خدا را با نامهای نیکویش بخوانید

۱- صائب تبریزی.

۲- سورة اعراف: آیه ۱۸۰.

۳- کافی، ج ۴، ص ۴۸۸.

همان خدا، این نام مقدس را بر زبان پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام بیشتر جاری می‌سازد تا سبب هدایت و دستگیری بندگان گردد.

یا رب گفتن به نوعی همان ناز کردن است. یعنی نوعی صدا زدن است که انسان احساس راحتی و نزدیکی با خدا می‌کند. به سبب تفهیم درست این مطلب مثالی عرض می‌کنم: یک زن در بین خانواده به سبب نسبت‌های فامیلی به اسامی گوناگونی صدا زده می‌رود مثل: خاله، عمه، مادر بزرگ، دختر خاله، زندایی، زن عمو، دختر دایی، خواهر و ... که صاحب همه‌ی این نام‌ها، یک نفر است. اما هیچ کدام از این اسامی نمی‌تواند حتی را به او اهداء کند. در گفتن لفظ مادر برایش ایجاد می‌شود. گرچه اسامی گذشته نیز اسامی و القاب است، اما هیچ یک مادر نمی‌شود. (رب) در بین اسماء الهی حکم لفظ مادر را دارد! پس برای هر نیازی هست پوشیده در الفاظی خاص که به دلایلی که عنوان خواهد شد، متفاوت بیان می‌گردد.

بزرگان می‌گویند که هر قدر برای انسان برای تحصیل امری برمی‌دارد به شرطی که سرمنشأ اثر و مسبب الاسباب را حکمت الهی اطلاق بداند، عرض نیاز و دعاست. پس هر عبادتی دعاست و هر دعایی هم عبادت است چرا که تمام هستی را پدیدۀ حضرت پروردگار و مخلوق او می‌داند و یقین دارد که هیچ امری بدون او حاصل نمی‌گردد.

آری! بی‌نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عوالم هستی، یکی است^۱ و او همان خداست. همه انسانها بلکه همه موجودات، سرتاسر نیازمند قدرت و وابسته به آن وجود مستقل و مستغنی می‌باشند و اگر لحظه‌ای ارتباطشان قطع شود هیچ‌کس و هیچ‌چیز در ختمی مرتبت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لابه‌لای مناجات و دعای خویشاوندی نیست و دیده‌ای بارانی عرضه می‌داشت:

«اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ»؛^۲ پروردگارا! مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم وامگذار! همانگونه که او بی‌نیاز مطلق است، انسانها فقیر مطلق اند و

۱- یکی به منظور بی‌مثل و مانند نه یک ریاضی که دوی منهای یک باشد!

۲- بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۷، (از قول امام صادق علیه السلام).

همان گونه که او قائم به ذات است مخلوقات هم قائم به او هستند. چرا که او وجودی است بی نهایت از هر نظر، این است فلسفه دعا و مناجات و راز و نیاز.^۱ خداوند در معرفی خود می فرماید:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۲

خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

ایم از العابدین علیهم السلام در دعای دهم صحیفه کامله سجاده علیه السلام عرضه می دارد:

«يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ

ای بی نیازی از غنیان! اینک ما بندگان هستیم که در پیشگاه تو ایستاده ایم و من نیازمندترین آنانم.

امتیاز انسان بر سایر موجودات عالم به داشتن شعور، ادراک، حسن انتخاب و تکلیف پذیری است، تا در اطاعت و بندگی حق کوشد و به معرفت او که غایت و نتیجه خلقت انسان است، دست یابد. اگر انسان خود را چنان بگذراند که هدفی جز سیر کردن غریزه ها - که وجه اشتراک او و سایر حیوانات است - نداشته باشد، از فطرت انسانی خارج گشته و در ردیف حیوانات قرار خواهد گرفت. بلکه دست تر از آنها خواهد شد. زیرا حیوانات در همان خطی حرکت می کنند که دستگاه آفرینش برای آنها ترسیم کرده و هرگز از آن تخلف و تخطی نمی کنند. برخلاف انسان که با وجود این که از بهترین و زبده ترین نعمت های الهی بهره مند است، غالباً توجه کمی به عنایتهای الهی و نعمت خود دارد. از این رو، مسلم است که اینگونه انسانها از حیوانات کمتر و پست تر خواهند بود. چرا که قوای عقلانی و استعداد های فطری خود را تباه و تعطیل کرده، از غرض اصلی باز مانده، در وادی غرایز، محکوم طبیعت خاکین خود گشته و به هیچ چیز دیگر جز اشیاع

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۳۹.

۲- سورة آل عمران: آیه ۹۷.

می‌گوید: «از تفسیر آیه: ﴿وَأَن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغَ بِحَمْدِهِ...﴾ سؤال کردم، امام در جواب فرمودند:

«كُلُّ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَإِنَّا لَنَرِي أَن يَنْقُضَ الْجِدَارَ وَهُوَ تَسْبِيحُهَا»^۱.

آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید، حتی هنگامی که دیوار می‌شکافد و صدایی از آن به گوش می‌رسد آن نیز تسبیح است».

در برخی از روایات آمده است که حتی کودک تازه به دنیا آمده با گریه‌اش اقرار به توحید و بوی و ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌کند؛ لذا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از تنبیه آنها در موقع گریه منع فرموده است.

ثنا و حمد بی پایان ارا
که صنعش در وجود آورد ما را
ثناگوی تو باشد مایه
اگر سرچشمه زاینده باشی^۲

عارفی گوید: «فراموش نمی‌کنم شبی که در کعبه وانی بودم که تمام شب را راه رفتیم. هنگام سحر، یعنی در نزدیکی صبح در کنار حنظل خوابیده بودیم. در همین وقت یکی از یاران که حالی شوریده داشت، نعره برآورد و راه بیان گرفت و لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت و در حال مناجات بود. وقتی صبح شد و خورشید تابان از افق طلوع کرد، صورتش کنار زد، گفتمش: رفیق! آن چه حالت بود که به هنگام سحر انجام دادی؟»

گفت: شنیدم بلبلان از درختان و میان گلها به ناله درآمده و در کاناز کوه و دامنه آن، و غوکان از آب و حیوانات از جنگل! من یک لحظه فکر و اندیشه کردم که مروت و انصاف نباشد که همه موجودات در ذکر و تسبیح خدا باشند اما من به خواب غفلت رفته و غافل بخوابم!

دوش مرغی به صبح می‌نالید
عقل و صبرم برد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را
مگر آواز من رسید به گوش

۱- تفسیر همین آیه، نقل از تفسیر نمونه.

۲- سعدی.

گفت: باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش^۱
در روایت دیگری آمده است که حضرت امام باقر علیه السلام، صدای گنجشکانی را شنید،
(سَمِعَ عَصَافِيرَ يَصْحَنَ) فرمود: «می دانید اینها چه می گویند؟ (قال: تَدْرِي مَا يَقُولْنَ؟) ابو حمزه ثمالی که همراه امام بود می گوید: عرض کردم: نه (قُلْتُ: لَا)، حضرت فرمود: (يَسْبِحْنَ رَبَّهُنَّ عَزَّوَجَلَّ وَ يَسْتَلْنَّ قُوْتَ يَوْمِهِنَّ) اینها تسبیح خداوند بزرگ می گویند و روزی خود را از او می خواهند»^۲.

تسبیح گوشت و بی آد مند و بس هر بلبل که زمزمه بر شاخسار کرد
پس شرط آدمیت و تنق آدمی با حیوان در همین است. البته ستایش خدای تعالی از افتخارات فرشتگان است. خداوند درباره ستایش فرشتگان می فرماید:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ بِسَبْحٍ مَدَامُودٍ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾^۳

و فرشتگان پروردگاران را با ستایش، تنزیه نموده و به پاکی می ستایند.
﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِيَةً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾^۴
و ملائکه را می بینی که گرداگر عرش را گرفته اند و پروردگارش را همراه با ستایش، تنزیه نموده و به پاکی می ستایند.

و در جای دیگر ستایش را مخصوص خدا می داند:

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵

بگو: ستایش از آن خداست، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.
چرا اینطور نباشد که تنها او غنی بالذات است. بی نیازی خداوند و نیازمندی مخلوقات از صفت «غنی» خدا سرچشمه می گیرد. خدای متعالی «غنی» است، یعنی

۱- گلستان سعدی.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۶۲۲.

۳- سوره شوری: آیه ۵.

۴- سوره زمر: آیه ۷۵.

۵- سوره لقمان، آیه ۲۵.

بی‌نیازی است که به هیچ چیز حاجت ندارد، نه در ذات و نه در صفات خود و تمامی ممکنات محتاج او باشند.

این نام هجده بار در قرآن کریم آمده است که ده بار آن همراه با صفت «حمید» یک بار با «حلیم» یک بار با «کریم» پنج بار به تنهایی و یک بار هم با «ذوالرحمه» استعمال شده است.^۱

«بی‌نیازی به عبادت و عرض نیاز ما ندارد؛ بلکه این ما هستیم که از این طریق راه تقرب به تکامل را می‌پیمایم و به آن مبداء بی‌پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیک می‌شویم و از انوار ذات و صفاتش بهره می‌گیریم. خواجه عبدالله می‌گوید:

«قصهٔ دوستی من به خدا دراز است؛ زیرا که دوست بی‌نیاز است».

زیبایی عبادت و بندگی و نهایت خدا به عبادت‌کنندگان به همین است که خدا نیازی ندارد ولی عرض نیاز بندگان را پس چرا اگر انسان بارگرانی را به دوست خود بسپرد و می‌خواهد سفارش کند که احتیاط کن، در بین راه همسفر نشو، از بیراهه نرو، راه تاریک را طی نکن، پشت سر شخص راه بروی حرکت کن و ... می‌گوییم بخشی به جهت حفظ جان دوستش و بخشی به جهت حفظ جان خودش می‌باشد. ولی اگر دوستش را به سفری بفرستد و نفعی هم در کار نباشد و می‌خواهد به او سپرده باشد و آن وقت این سفارشات را بکند، انسان یقین می‌کند که او را به جهت عزیز بودن دوستش این توصیه‌ها را می‌کند. تا کنون فکر کرده‌ایم که خدای تعالی در میان در عین بی‌نیازی‌اش چرا اینقدر به بندگان سفارش می‌کند که چنین کن و چنین نکن و این ارسال و رسل و انزال کتب و تعیین حدود شرعی، سفارشات و توصیه‌های اخلاقی، باید‌ها و نبایدها و ... همه برای این است که خدا ما را دوست دارد و عبادت سبب ترقی ما می‌شود. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «وَهُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طَاعَتِهِمْ»؛ و او بی‌نیاز از طاعت

آنهاست.^۱ (پس اگر عدم انجام آن ضرر نمی‌رساند، انجام آن هم سودی نمی‌رساند).
نکته مهم تر اینکه خداوند در عین غنی بودن و بی‌نیازی، حمید هم می‌باشد. یعنی
بخشنده و مهربانی که شایسته هرگونه سپاس‌گزاری است!

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه عرضه می‌دارد:

«وَلَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي، فَجَعَلْتَنِي خَلْقًا سَوِيًّا رَحْمَةً بِي، وَقَدْ كُنْتُ
عَنِ خَلْقِي غَنِيًّا».

خدایا! سپاس ۛ ستایش تو را است؛ آن چنان که مرا آفریدی و از سر رحمت تراست
در رسالت به قاصده آفریدی؛ در حالی که از آفرینش من بی‌نیاز بودی!
در حدیث قدسی آمده است: «عَبْدِي! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ
لِأَجْلِي، وَ هَبْتُكَ نِيْلًا بِالْإِحْسَانِ وَ الْآخِرَةَ بِالْإِيْمَانِ»^۲ بنده من! همه اشیاء را به
خاطر تو آفریدم و تو را چون نایل طریقه احسانم. دنیا را از روی احسان به تو بخشیدم ولی آخرت
را به خاطر ایمان.

پس اگر خدا ما را برای خود آفرید، ما باید خود را وقف او کنیم و همه عیادات
خود را در مسیر بدست آوردن خشنودی و قرار دهیم نه به طمع بهشت یا ترس از دوزخ.
تشنه عشق خدا شو نه خریدار بهشت

یار را در سبب سده و «طوبا» مفروش!^۳

متن بسیاری از ادعیه و سزا کثیر تکالیف نیز در فهم و بدرک همین مطلب است که ما به
یقین برسیم که خدای متان در عین بی‌نیازی، عرض نیاز بند را می‌شنود پس انسان
موجودی بسیار ارزشمند بلکه ارزشمندترین موجودات نزد خداست.

۱- دعای روز عرفه.

۲- جواهرالسنیه، ص ۲۴۸.

۳- مهدی سهیلی.

۴- یابن آدم کل شیء یریدک لاجله و انا اُرید لاجلک فلا تفرمنی؛ ای فرزند آدم! هرکس تو را برای خودش
می‌خواهد ولی من تو را ۛ برای خودت دوست می‌دارم، پس چرا از من رویگردانی؟! (داستانهایی از لطف
خدا، ج ۲، ص ۱۲۵).

شیخ الرئیس، ابن سینا، غنی بودن خداوند را چنین بیان نموده است:

«آیا می دانی غنی تام کیست؟ آن است که در امور سه گانه وابسته به غیر نباشد. نخست

در ذاتش، دوم در هیأت متمکن در ذاتش؛ سوم در هیأت کمالیه منوط به ذاتش».

براساس این تفسیر در غنای حضرت حق سه مرتبه مفروض است؛ یکی غنای ذات که عدم وابستگی ذاتی به غیر نشأت می گیرد و دیگر غنا در صفات کمالی موجود در ذات دیگر غنا در صفات کمالی اضافی، به این معنا که هیچ صفات کمالی در وی به اعتبار بخش با غیر ملحوظ نمی گردد و تمام صفات و کمالات وی از حیث ذات او بر وی صادر است.

پس بطور کلی به این غنی خداوند بیانگر مقام ذات او و کمالات وجودی او می باشد.

از آنجایی که انسان، خدا را و کمال طلب است، همواره در پی آن است که این صفت را در حد ممکن کسب کند و در نهایت به خود بگیرد. منتها بی نیازی حضرت پروردگار با بی نیازی انسان یک تفاوت دارد و آن در برخی از ادعیه هم مطرح است. معصومین علیهم السلام به ما تعلیم داده اند که از خدا بخواهیم تا ما را از خلق (به خصوص از شرار خلق) بی نیاز و مستغنی کند و به خود نیازمند نباشد. صائب می گوید: با کمال احتیاج، از خلق استغنا خوشست.^۲

یعنی انسان در عین حال که محتاج و نیازمند است، مستغنی است. پس بی نیازی هرچه بیشتر از خلق و احساس نیازمندی هرچه عمیقتر به خداوند از خواسته های مهم و شاید مهمترین دعای معصومین علیهم السلام و انسان های موحد است. بندگان بزرگوار خدا را نه تنها برای درخواست حوایج دنیوی بلکه برای راز و نیاز می طلبند. آنان صوفی دعا را هم، از خدا می دانند و همواره می گویند:

باز بر خاک درت روی نیاز آوردم آن دلی را که شکستی به تو باز آوردم

۱- اسماء، ص ۲۰۰.

۲- صائب تبریزی.

ذوالثغفات، حضرت سجاد علیه السلام در دعای پنجم صحیفه عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ هَبَةِ الْوَهَّابِينَ بِهَيْبَتِكَ، وَاكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَذْلِكَ، وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ».

خدایا! ما را از بخشش بخشندگان بی نیاز گردان و ترس گسستن دیگران را از ما با پیمستن ما به خیریت کفایت فرما. به گونه‌ای که بعد از تو به هیچ فردی رغبت نوزیم و وجود فضل تو از هیچ کس هراس به دل راه ندهیم.

بر اندام هر موجودی که در جهان وجود دارد، نشان حد و مرز ترسیم یافته است و همه چیز در غرض تنگ و فقر و امکان قرار گرفته و هیچ چیز از این قانون مستثنی نشده است. بر این اساس، محدودیت ذاتی بر وجود مخلوقات نقش بسته و محدودیت ایشان کاملاً محسوس و ملموس است.

از این رو، دل چون به غیر خداوند اناواران ناداری که قرین عجز و تنگ نظری است همراه می شود؛ که گاهی ترس از فروپاشی وضع توجه به این مسکین می گردد و گاهی به واسطه توهم نقصان، دست از عطا برمی گیرد و به بدل می گراید و گاهی هم اغراض خاص و وهم آلودی مانند: تملق و چاپلوسی و تحسین نیازندان، به محرومیت آنان می انجامد.^۱ بدین لحاظ امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

«وَلَمْ تَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيُهَيِّنُونِي».^۲

خداوند متعال مرا به مردم حواله نداد تا مبدا مرا خوار کنند.

البته نگاه حضرت در این جایگاه یک نگاه کلی است (از دیدگاه آموزگار و مریض و ترس از خوار شدن توسط شرار خلق). چراکه جوازی هم در درخواست از مردم به جهت علل و اسبابی بودن نظام هستی صادر شده است که در مبحث بلند همتی مفصلاً بیان خواهد شد. حضرت در همین دعا عرضه می دارد:

۱- شهود و شناخت، صص ۳۴۵-۳۴۴.

۲- اقبال الاعمال، ص ۶۷ - البلد الامین، ص ۲۰۵ - مصباح کفعمی، ص ۵۸۸ و ...

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَآلَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ خِذلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصُهُ مَنَعُ الْمَانِعِينَ، وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ؛ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنَا بَعْزَكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَاعْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِرْفَادِكَ، وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِرْشَادِكَ»^۱

خدایا! هر که تو سرپرستی کنی، از خذلان دیگران در امان است و آن کس را که تو عطا کنی، اگر همه خیر خود را بازدارند، مشکلی برای او پیش نمی‌آید، و هر کس تو هدایت کنی، اخلاص گمراه‌کنندگان او را گمراه نخواهد کرد. پس تو بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود فرست و به عزت و جلال خود ما را از شرّ بندگان محفوظ بدار و با عطای خود ما را از گردان و به راهنمایی و ارشاد خود ما را در سبیل حق و هدایت قرار ده.

کاروانی که بود بدرقه‌اش طفلانند به تجمل بنشیند به جلالت برود^۲
 آری، کسی را که کرم و انعام الهی حاصل گردد، اگر همه عالم دست در دست هم بدهند که نعمت را از او سلب کنند، هرگز این مطلب نخواهند بود.
 از خشم دشمنان و به الطاف دوستان کاهنده دیگری و فزاینده دیگریست

* * *

یارب نظر تو برنگردد بر من وزگار سهل است

حکایت

در کتابهای انسان‌العیون، سیره‌های نبوی، تاریخ طبری و کامل بر این گفته شده است که: قیصر (امپراتور روم) در مقام کنجکاوی برآمد و دستور داد مردی را از اهل حجاز پیدا کنند و نزد وی آورند تا دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله (نوازش) از او تحقیق کند. اتفاقاً در این موقع ابوسفیان و جماعتی از قریش برای تجارت به شام رفته بودند و آنان را در

۱- صحیفه کامله سجّادیه، دعای پنجم، (برای خود و دوستان).

۲- دیوان حافظ، تصحیح قدسی، غزل ۱۲۳.

بیت المقدس نزد قیصر روم بردند و در مجلس رسمی وی بار یافتند. قیصر رو به مردان قریش کرد و گفت: کلامیک از شما با این مردی که خود را پیامبر خدا ﷺ می داند خویش و نزدیکتر است؟ ابوسفیان گفت: من از همه با وی خویشتر و نزدیکترم!

همینگونه هم بود. چرا که در آن کاروان در میان مردان قریش کسی جز ابوسفیان از بنی مد مناف نبود. قیصر گفت: با محمد چه نسبتی داری؟ ابوسفیان گفت: عمرزاده من است. قیصر گفت: نزدیک بیا. سپس دستور داد تا همراهان ابوسفیان را پشت سر وی قرار دادند. نگاه رو به مترجم خود کرد و گفت: به همراهان ابوسفیان بگو: این مرد را پیش روی شما نشانم تا باره آن مردی که خود را پیامبر خدا می داند از وی پرسش کنم؛ و شما را هم پشت سر وی نشانم تا اگر دروغی بگوید روبروی او نباشید و شرم نکنید و دروغ او را رد کنید. ابوسفیان خودش بعدها می گفت: به خدا قسم اگر بیم آن نداشتم که دروغ مرا رد کنند، دروغ می گفتم و نتوانستم و برخلاف میل و مصلحت خود راست گفتم.

قیصر از ابوسفیان پرسید و گفت: این مرد مدعی نبوت، در میان شما دارای چگونه اصل و نسبی است؟

ابوسفیان گفت: دارای اصل و نسب شریف و گوارا. قیصر گفت: پیش از وی دیگران در میان شما چنین ادعای کرده اند؟ ابوسفیان گفت: نه.

- پیش از آنکه خود را پیامبر خدا بداند و چنین سخنانی اظهار کند، شاه بود که دروغی به مردم بگوید؟

- نه (هیچ وقت دروغ از وی شنیده نشده).

از پدران و اجدادش کسی پادشاه بوده است؟

- نه. (کلیددار خانه خدا بودند ولی پادشاه نبودند).

- در عقل و فهم و درایت چگونه است؟

- در عقل و فهم و درایت او هرگز نقصی ندیده ام. (بلکه باهوشترین و فهمیم ترین

انسانهاست).

- مردمان اشراف به او ایمان می آوردند یا مردم متوسط و ضعیف؟

- مردمان متوسط و ضعیف.

- پیروان او رو به فزونی هستند، یا روز به روز کمتر می شوند؟

- هر روز بر شمار آنان افزوده می شود.

- می شنید کسی از ایشان از دین اسلام برگردد و مرتد شود، یعنی پس از مسلمان شدن

از مسلمانان برگردد؟

- نه.

- آیا محمد بن ابی وقایف هم می کند یا نه؟

- تا کنون از وی عهدی کنی ابی وقایف ندیده ایم و اکنون هم با وی عهد و پیمانی

بسته ایم که نمی دانیم در آن چه خواهد کرد. (مراد ابوسفیان عهدنامه ده ساله حدیبیه

بود).

- تا کنون با وی جنگ هم کرده اید؟

- آری. (چند بار)

- جنگ شما و او چگونه برگزار شده است؟

- به نوبت. گاه ما پیروز می شدیم و گاه او پیروز می شد. در جنگ بدر او بر ما پیروز

شد و من در آن جنگ حضور نداشتم. اما پس از آن در سه جنگ بعدی در جنگ احد، ما

به شهرشان حمله بردیم و شکم ها را شکافتیم و گوش ها و بینی ها را بریدیم.

- این مرد (پیامبر ﷺ) شما را به چه کارهایی امر می کند؟

- به ما می گوید فقط خدا را پرستش کنید و چیزی را شریک وی قرار ندهید و ما را از

پرستش بتهایی که پدران ما می پرستیده اند باز می دارد و ما را به نماز خواندن و صدقه

دادن و به راستگویی و پارسایی و پاکدامنی و وفای به عهد و پیمان، و امانت داری امر

می کند.

قیصر که همین مقدار سؤال و جواب را درباره تحقیق و بررسی و شخصیت رسول

ا کرم ﷺ کافی می دانست روبه ابوسفیان کرد و گفت، اصل و نسب وی را از تو پرسیدم و گفתי که او در میان شما مردی است با اصل و نسب و شریف و بزرگوار و پیامبران خدا باید در میان قبیله خود اصیل و شریف باشند. و از تو پرسیدم که آیا پیش از وی کسی در میان شما چنین ادعا بی کرده و دم از نبوت زده و گفתי که تا کنون میان شما چنین کسی و دارا چنین ادعایی نبوده است. البته اگر کسی از شما پیش از او چنین ادعایی کرده بود می گفتم این شخص هم همان چه را پیش از وی گفته اند تقلید می کند (مردم هم آمادگی دارند) سپس سؤال کردم که آیا پیش از آنکه چنین سخنی اظهار کند و خود را پیامبر بداند، شده که به مردم دروغ بگوید و تو خود اعتراف کردی که چنین چیزی نبوده و هرگز به کسی سر نمی زدی است. من از همین راه فهمیدم که نمی شود او از دروغ گفتن به مردم پرهیز کند و استغناء خود را دروغ بگوید. و از تو پرسیدم که آیا از پدران او کسی پادشاه بوده، تو گفתי که نه، بیان پدران او کسی پادشاهی نداشته است. البته اگر کسی از پدرانش پادشاه می بود، می گفتم این مردی است که در جستجوی پادشاهی پدرانیش قیام کرده است. آنگاه از تو پرسیدم که آیا پدران او زورمندان مردم به وی ایمان آوردند، یاضعفای مردم. گفתי که ضعیفان بیشتر به وی ایمان می آورند و پیروان پیامبران خدا همیشه ضعیفان بوده اند (یعنی مردم محروم و زحمتکش و نادیده مردمی که از وضع موجودی که بر محور منافع مشروع و نامشروع آنان گردش می کند کاملاً راضی است و در مقابل هرکس که بخواد از طریق ایجاد انقلاب صحیح چهره اسلام را عوض کند و قیافه زندگی مردم را تغییر دهد و کارشکنی و دشمنی می کند).

آنگاه قیصر گفت: باز از تو پرسیدم که آیا بر شماره پیروان محمد و مسلمانان افزوده می شود یا تدریجاً کم می شوند. گفתי که روز به روز شماره آنان افزوده می شود، و ایمان به خدا و پیامبران برحق ﷺ همینطور است، یعنی روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می کنند تا به حد کمال برسند. و از تو سؤال کردم که آیا می شود کسی از ایشان از دین اسلام برگردد و مرتد شود و پس از مسلمانی اسلام را رها کند. تو گفתי که چنین چیزی پیش نیامده است و راه ایمان همینطور است. زیرا هرگاه دل به وسیله ایمان گشایش یافت

و به ایمان خرسند گردید، دیگر شرح صدر مانع است که دلتنگی و دلسردی از ایمان پیش آید. سپس از تو پرسیدم که آیا میان شما و او جنگی روی داده است؟ گفتی که جنگ‌هایی میان شما و او روی داده و پیروزی شما بر یکدیگر به نوبت بوده است. گاه او بر شما پیروز می‌شد و گاه شما بر او پیروز می‌گشته‌اید. پیامبران خدا ﷺ هم چنین بوده‌اند و گاه گرفتار می‌شدند اما سرانجام پیشرفت و پیروزی آنان قطعی است.

آنگاه از تو پرسیدم که شما را به چه چیزهایی امر می‌کنند، که تو در پاسخ من گفتی که شما را نماز خواندن و صدقه دادن و پارسایی و پاکدامنی و وفای به عهد و امانت‌داری امر می‌کند و بر داء است که اهل غدر و مکر و بی‌وفایی نبوده و نیست و شأن همه پیامبران خدا ﷺ چنین است که غدر و مکر و بی‌وفایی نمی‌کنند و من از این پرسش‌ها و پاسخ‌ها یقین کردم و دانستم که پیغمبر خداست!

(پس من به شما خبری که اگر خدا خواهد)

چه غم از دشمنان آن را که دارم چه نواشتیان

بیا که از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^۱

یقیناً همه عزت و قدرت فقط برای خداست.

عزت و آبروی مؤمنان به دست خدا و تضمین شده است و همان عزت به دست خداست. اگر هم کسی علم و یا ثروتی کسب کرده باید بیشتر از دیگران در درگاه خدا بداند. زیرا همه آنها را از خزانه حضرت حق دریافت کرده و وسایع خاص عظیم است. پس اگر علمش و ثروت و توانایی‌هایش بیشتر از سایرین است به مراتب باید سپاسگزاری‌اش هم بیشتر باشد.

درویش و غنی بنده این خاک درند آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند^۲

۱- سورة نساء: آیه ۱۳۹.

۲- سعدی.

پس انسان مؤمن از خدا می‌خواهد او را از خلق و امید به آنان بی‌نیاز گرداند. شیخ صدوق (ره) با اسنادش از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت امیر علیه السلام به سبب بدهکاری به رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت مراجعه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی علیه السلام بگو: «اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ»^۱.

بخشی در امور مالی عذر بدتر از گناه آورده و می‌گویند: اینها رشوه نیست بلکه هدیه است. به دلیل این نیست که درآمد معین ماکفای زندگی ما را نمی‌دهد و در غیر این صورت ما باید فقیرانه زندگی کنیم!

ما آبروی فقر و فحاشی نمی‌بریم با پادشه بگویی که روزی مقرر است^۲ البته این حرام است و انسان را به سمت حرام و معصیت می‌کشاند. و الا روزی مشخص و مقدر است و کسی را حرص و رشوه و... نمی‌تواند بر آن بیفزاید. برخی شتر را گم کرده و به دنبال جحالت می‌گردند. یعنی به جای این که مانند آنچه معصومین علیهم السلام به ما آموخته‌اند از فضل خداوند طلب کنند و کوشش خود را بیشتر کنند دست به حرام می‌آیند. در حالی که باید به خدا توکل کرد و از خزانه بی‌نهایت او خواست.

هین توکل کن ملرزان پا و دست رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است^۳ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که در حدیثی فرمود: «ای مردم! نمی‌شناسم عملی را که شما را به بهشت نزدیک کند و از جهنم دور نماید و این من نگفته باشم و عملی نیست که شما را به جهنم نزدیک کرده و از بهشت دور سازد مگر آنکه شما را بر حذر داشتم و از آن نهی کردم. آگاه باشید و بدانید که روح الامیں برای من وحی آورده که هیچ کس نمی‌میرد، مگر آنکه رزق و روزی خود را کامل دریابد، پس در طلب روزی حد اعتدال را رعایت کنید و اگر روزی شما کم بود، و یا دیر رسید مبادا آن را از راه معصیت و نافرمانی خداوند بطلبید؛ زیرا که خداوند روزی حلال را بین بندگان تقسیم

۱- خزائن نراقی، ص ۴۲۰.

۲- حافظ.

۳- مولوی.

کرده و حرام تقسیم نکرده. پس کسی که پرهیزکاری کند و صبر نماید خداوند روزی او را برساند و هرکس صبر نورزد و عجله کند چه بسا روزی او از غیر حلال برسد و به عوض حلال باشد. اما موجب (آثار مخرب دنیوی و) حساب روز قیامت گردد».^۱

روزی حضرت امیر علیه السلام داخل مسجد شد و به شخصی فرمود: «استر مرا بگیر و نگذار تا من برگردم. همین که آنجناب وارد مسجد شد مرد، لجام استر را برداشت و رفت. علی علیه السلام پس از اتمام کار بیرون آمد، در حالیکه دو درهم در دست داشت و می خواست به آن مرد بدهد. دید استر ایستاده و لجام بر سر او نیست. دو درهم را به غلام خود داد و از راه کسی خریداری کند. غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را به دو درهم فروخته بود. آن را خرید و به خدمت حضرت علیه السلام آورد. علی علیه السلام فرمود: بنده به واسطه عجله و ترک صبر روزی خود را حرام می کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید».^۲

با توجه به عمر کوتاه انسان ابعاد مختلف زندگی او همه فکر و توان انسان نباید صرف کسب درآمد بیشتر شود. گاهی اوقات به حرام می رسد. پس باید همانند معصومین علیهم السلام از خدا خواست تا انسان را از فضلش بیخشد و از خلق بی نیاز کند و خود نیز قناعت را پیشه خود قرار دهد که این امر سبب عزت نفس و حفظ کرامت انسانی است.

ای قناعت توانگرم گردان
که و را هیچ گنجی نیست^۳
البته صداقت و راستی در توکل به خدا نیز انسان را از خلق بی نیاز می کند، چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ بِصِدْقِ النِّيَّةِ لَاحْتَاكَتِ إِلَيْهِ الْأَمْوَاءُ فَمَنْ

۱- عدة الداعی، باب فی آداب التکسب، ص ۷۳.

۲- پند تاریخ، دعا و توسل، ص ۳۲۷.

۳- سعدی.

دُونِهِمْ فَكَيْفَ يَحْتَاجُ هُوَ وَمَوْلَاهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».^۱

اگر کسی صادقانه به خدای متعال توکل کند امیران و کارگزاران آنان به او محتاج خواهند شد و چگونه او محتاج (خلق) شود، در حالی که سرپرست او خدای بی نیاز و ستوده است!

اما باید گفت که بی نیازی از خلق در انسان باید قلبی و درونی باشد و فقط هم شامل مسائل مالدنیست.. بلکه مربوط به همه مسائل است. این استغنا حاصل نمی شود مگر در سایه شناخت و معرفت به خالق سبحان، که بخشی از اهداف نهفته در دعاهاست. شناختی که دعاها را برآورده می دهد شناخت ناب است و خداوند را آن طور که شایسته اوست معرفی می کند. شناختی که حاصلش یقین است. حضرت امیر موحدان، علی بن ابی طالب می فرماید:

«مِفْتَاحُ الْغَنَى الْيَقِينُ؛ کل انسان بی نیاز یقین است».^۲

یا اینکه حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید:

«كَفَى بِالْيَقِينِ غِنًى؛ یقین باری کفایتی کافی است».^۳

حضرت صادق آل محمد علیه السلام نیز فرمودند:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ؛ هیچ چیز از یقین نیست».^۴

عالم آل محمد علیه السلام، حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

«لَمْ يُعْطَ بَنُو آدَمَ أَفْضَلَ مِنَ الْيَقِينِ؛ به فرزندان آدم باری از یقین داده نشده

است».^۵

احادیث در این باب بسیارند که مجال عنوان همه آنها نیست. اما باید که خرد که مهمترین گونه بی نیازی که اسلام مردمان را به آن فرا می خواند، بی نیازی نفس و جان یا

۱- مشکاة الانوار، ص ۱۸ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۷، ح ۸.

۲- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۹.

۳- کافی، ج ۲، ص ۸۵.

۴- همان، ص ۵۱، ح ۱.

۵- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۸.

همان غنای روحی است. این امر از شالوده‌های معارف اسلامی است و از جمله مواردی است که شخصیت انسان جز با آن ساخته و پرداخته نمی‌شود... شخصی که به سبب اعتماد و یقین به خدای تعالی از خلق بی‌نیاز گشته، به هیچ چیز جز رحمت حق متعال اعتماد و اطمینان ندارد. چنانچه آیات و روایات صراحتاً بدین مطلب اشاره کرده‌اند. عمار یاسر می‌فرمود: «ما در جنگ با حکومت اموی هیچ تردیدی نداریم» (که ما برحقایم و آنها بر باطل). او و حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: «یا علی (علیه السلام)، من اگر بدانم رضای خدا در آنست که این شمشیر را در دلم فرو ببرم که از آن طرف سر در بیاورد، با دست خود انتحار می‌کنم».

مرحوم علامه باطانی (ره) در تعریف یقین فرموده‌اند:

«یقین، یقینی است که هیچ اشتباه و شکی در آن راه ندارد».^۱

مانند اینکه انسان در وسط روز است و دارد که الان روز است و در تاریکی شب، یقین دارد که اکنون شب است و به فردا که دارد که موجودی زنده و دارای آثار و صفات است.^۲ عبادت با یقین ولو کم، از سالها با شک و تردید بهتر است. یقین، عامل صعود انسان به مقامات عالیّه می‌باشد.

راه کسب یقین نیز عبادت است. البته عبادتی که همراه با شناخت و تأمل باشد. برخی از فرقه‌ها معتقدند که انسان در مسیر عبادت و سیر و سلوک سه مرحله را طی می‌کند. مرحله نخست انجام واجبات و ترک محرمات است که به مرحله اول می‌گویند. مرحله دوم دریافت راهکارهای سیر و سلوک و دستورالعملها... که به آن مرحله دوم می‌گویند و مرحله سوم حقیقت است که بعد از گذر از دو مرحله اول و دوم می‌توان به آن رسید. البته این بحثی وسیع و قابل طرح است. اما عنوان آن ما را از موضوع اصلی خارج می‌کند. فقط نکته مربوط به یقین ذکر می‌شود تا پل ارتباطی برای ورود به مبحث «ناز» باشد.

۱- حکمت عبادات، ص ۵۲.

۲- المیزان، ج ۱۹، ص ۱۴۰.

۳- شرح کمیل، ص ۹۸۷.

اینها می‌گویند که عبادت برای رسیدن به حقیقت است و بعد از رسیدن به این مرحله عبادت لازم نیست. مثالهای گوناگونی هم بکار می‌برند که ظاهر زیبایی دارد. مثلاً می‌گویند، عبادت مثل نردبان است و از آن استفاده می‌شود تا انسان به پشت بام برسد. وقتی رسید دیگر نیازی به نردبان ندارد! یا اینکه عبادات شمع است و طریقت هم جادای برای رسیدن به منبع نور که حقیقت باشد. لذا شمع را به دست می‌گیریم و مسیر را با آن می‌کنیم ولی زمانی که به منبع نور رسیدیم دیگر شمع کارایی ندارد! و مثالهای بسیار دیگر. اینها بر آنند که شریعت یعنی باید‌ها و نبایدها و لذا محدود است. ولی انسان موحد به کمال خدا نیست که نامحدود است و باید از این امور دست کشید و بعد از گذر از مرحله اول تنهایی رها کرد. زیرا اینها همه برای رسیدن به یقین می‌باشد. استاد آنها و استدلالشان هم این است: «فیه یقین» که می‌فرماید:

﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱

پروردگارت را بپرستش (عبادت کن تا به یقین برسی).

آنها می‌گویند عبادت کن تا به یقین برسی. آن وقت دیگر انجام عبادات لازم نیست. ولی ما می‌گوییم عبادت کن تا به یقین برسی، یعنی رسیدن به یقین عبادت است. البته در پاره‌ای از تفاسیر هم یقین در این آیه به مرگ تفسیر شده است.

سیره انبیاء و اولیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام هم نشان از همین مطلب دارد. سیدالشهداء علیه‌السلام ساعتی قبل از شهادت خود در آن شرایط بسیار سخت، نماز خود را برای آخرین بار برپا کردند! اگر قرار باشد کسی به حقیقت رسید باشد، آن کس، حضرت زینب کبری علیه‌السلام است که طی یک روز سه هزاران ساله را طی کرد و با آن حال حضرت امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «در شام عاشورا عمه‌ام را دیدم که نمازش را نشسته می‌خواند! انسان اگر به کمک استادش به مراتب علمی دست یافت دیگر استادش را برای همیشه رها می‌کند؟! یا با احترام بیشتر از او یاد می‌کند؟!»

حضرت مولی‌الموحدین، امام علی علیه‌السلام در تأیید این نظریه که مقصود از یقین در این

آیه همان مرگ است می‌فرماید:

«الْمُدَاوَمَةُ الْمُدَاوَمَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِعَمَلِ الْمُؤْمِنِينَ غَايَةً إِلَّا

الْمَوْتَ».^۱

عمل را ادامه دهید عمل را ادامه دهید، زیرا خدا برای عمل مؤمن پایانی جز مرگ قرار نداده است.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید: «... یقین اثر مهم عبادت و بندگی است. ذات انفس اله می‌فرماید: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ پروردگارت را پرستش کن تا یقین تو را فرا رسد. این سرّ همه عبادات است. به یقین رسیدن یعنی پایان قهایی عبادت و اعمال رسیدن. نه بدان معنا که اگر به یقین رسیدی دیگر عبادت لازم نیست؛ تا به معنای رسیده شدن که به معنای فایده و منفعت است. یعنی اگر خواستی یقین پیدا کنی به این که عالم بدو امداد و مسیر سرنوشت انسان چیست؟ راهش عبادت است. بدون عبادت ممکن نیست که آغاز و انجام را بشناسد و یقین پیدا کند؛ بلکه همواره در تردید است».

یقین از برترین اعمال است که حضرت امیر علیه السلام را رابطه با آن می‌فرماید:

«أَعْلَى الْأَعْمَالِ إِخْلَاصُ الْإِيمَانِ وَصِدْقُ الرَّبِّعِ وَالْإِيقَانُ».^۲

برترین اعمال پاکی ایمان و درستی ورع و یقین است.

یقین، آثار و نشانه‌هایی دارد که اهل آن را با نشانه‌های خاص می‌شناسند. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«نشانه اهل یقین شش خصلت است: یه خدا یقین دارند، یقین

حق‌الیقینی، پس به او از طریق چنین یقینی ایمان دارند؛ یقین دارند که

مرگ حق است، بنابراین از آثار و تبعاتش بر حذرند؛ و یقین دارند به این که

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۰، باب ۱۹، ح ۱۷۷، میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۰۶۰، باب العمل، ح ۱۴۲۹۲.

۲- غررالحکم، ص ۱۵۵، الاخلاص فی العمل و آثاره، ح ۲۸۹۹.

برانگیخته شدن پس از مرگ حق است، بر این اساس از رسوایی قیامت می‌ترسند؛ و یقین دارند بهشت حق است، پس به آن مشتاق‌اند؛ و یقین دارند دوزخ حق است، پس کوشش آنها برای رهایی از آن است؛ و یقین دارند حساب حق است، پس خود را محاسبه می‌کنند تا به وقت حساب گرفتار نشوند.^۱

شمندان اسلامی با برداشت از قرآن و روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) برای یقین سه درجه برسمه دارند. عالم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، که تفاوت میان این سه مقام را با مثالی عنوان می‌کنیم. عدل‌الین مثل، ندیدن آتش و مشاهده دود آن از فاصله دور است. عین‌الیقین دیدن خود آتش از نزدیک است و حق‌الیقین، سوختن و درافتادن در آتش است. می‌توان گفت نهی که مرحله حق‌الیقین رسیده‌اند مجوز ناز کردن را دارند. مبحث ناز در راز و نیاز مندرج است ظریف و تخصصی که برای هرکس مقدور نمی‌باشد. بلکه ناز برای نازنینان عالم‌الیقین است.

با خدا هرکس سخن پرداز نیست در بروی نابلدها، باز نیست
نازنینان نازبازی می‌کنند هر دلی راز و نیازش، ناز نیست^۲
انسان در این مرحله به مقامی می‌رسد که در بعضی مواقع برای حضرت معبود ناز می‌کند و در این غالب نیاز خود را جلوه می‌دهد. البته این نوع بیان نیز کاملاً در غالب رعایت ادب سخن گفتن با حضرت حق است و از آن قبیل سخن‌هایی است که می‌گوید:
هیچ ترتیبی و آدابی معجو هرچه می‌خواهد دل بگو^۳
یا به تعبیر برخی دیگر به اصطلاح جزء شطحیات^۴ نمی‌باشد. ناز بردن در دنیا هم

۱- تحف‌العقول، ص ۲۰ - مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۷، باب ۷، ح ۱۲۷۳۴.

۲- حبیب نیازی.

۳- مثنوی.

۴- از دیدگاه برخی از صوفیه شطح بر زبان راندن عباراتی است که به ظاهر غزاف، گران و سنگین باشد، مانند: انا الحق حلاج و سبحان ما اعظم شأنی بایزید بسطامی، از دیدگاه علمای راستین اسلام شطح

در غالب الفاظ گنجانده می شود، حدود و ثغوری دارد که در هیچ شرایطی احکام الهی را زیر پا نمی گذارد. مانند آن چوپان معروف که در مقام مناجات می گفت:

تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم قرنم شانه سرت
دستکت بوسم بمالم پایکت وقت خواب آید برویم جایکت^۱

۲. هر برای خدا جسم قائل شود و در مواجهه اعتقادی حضرت موسی علیه السلام مغلوب این جریان شود و امر به معروف حضرت، عملی به حساب آید که سبب دلشکستگی چوپان شود می تواند نسبت به عوامیت را نشر دهد و ... بلکه کسی که در ارتباطش با خدا ناز می کند و مأیوس به آداب الله، متخلق به اخلاق الله و متصف به صفات الله می باشد، که البته این هم و مرتبه بالاتر یا همان حق الیقینی است که مختص انبیاء و ائمه علیهم السلام است که بزرگان نمی توانند به این حیطه وارد شوند. چرا که حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»^۲.

کسی را از این امت با خاندان رسالت نمی شود قایسه کرد.

خود آن حضرت که مناجاتش با خداوند سرشار از ینگونه عرض نیاز و بندگی می باشد در نامه مشهور خود به عثمان بن حنیف انصاری به این می فرماید:

«أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ»^۳.

بدانید و آگاه باشید که شما توانایی چنین کاری را ندارید.

پس:

→ یعنی بر زبان راندن عبارات کفرآمیز که منع شرعی دارد، از جمله کشته های این جریان منصور حلاج و عین القضاة همدانی می باشند. روزبهان بقلی معروف به شیخ شطاح است. زیرا کتابهایی به نام شرح شطحیات دارد که پر است از تناقض گویی.

۱- مثنوی، دفتر دوم.

۲- نهج البلاغه، خطبه دوم.

۳- همان نامه ۴۵.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر^۱
گل سرسبد نظام هستی، حضرت ختمی امامت، وجود ذی جود، امام مهدی موعود
موجود (عج) در دعای شریف افتتاح به حضرت منان عرضه می دارد:
«... وَأَسْأَلُكَ مُسْتَأْنِسًا لَا خَائِفًا وَلَا وَجَلًا، مُدِلًّا عَلَيْكَ...»^۲

و بلا ایمان و اطمینان (و یقین) تو را خواندم و خوگیرانه (صمیمی) از تو درخواست
کردم، نه آنکه بترسم و بیمناک باشم، بلکه در آنچه می خواستم ناز آوردم، چنانکه اگر
بیر به من رسید (از احساس صمیمیت بسیار) با تو عتاب کردم!
در «مُتَأْنِسًا» سخن از صمیمیت و نزدیکی و احساس راحتی در بیان مطلب است، که
در اصطلاح لغوی به گفتگوی خودمانی اطلاق می شود و در ادبیات به آن نوعی
سخن پردازی که به سبب اثر مخاطبی خاص دارد، (سخن عامیانه، محاوره ای، بومی،
شکسته و فولکلر) گویند که به تنه این مباحث طرح شده، در آثار شعرا در بخش
مناجات، کم و بیش دیده می شود.

حضرت می فهمد از روی ترس و استیلا گونه سخن نمی گویم، چرا که (ما را نه غم
دوزخ و نه حرص بهشت است) و یکنکه: (ما از دوست غیر از دوست، مطلبی
نمی خواهیم) و بگفته دیگری: (ما از تو بغیر از تو باید بمانیم!) بلکه از بس تو را نزدیک
و مهربان به خود می بینم به خود جرأت داده و اینگونه بر سخن می گویم. اما چگونگی
و نوع سخن گفتن و مناجات کردن که مربوط به ناز کردن است در عبارت بعدی یعنی
«مُدِلًّا عَلَيْكَ» عنوان گردیده است.

کلمه «مُدِلًّا» از صاده دلال^۴ می آید که به معنی ناز، کرشمه، خرامیدن، اشاره چشم و

۱- مثنوی.

۲- مفاتیح الجنان دعای افتتاح.

۳- مثلاً: اومدم آشتی کنم، وقتش حالا - آخدا - روت و برنگردون از من، جون مولا آخدا (دل سنگ آب شد،
ص ۳۸).

۴- دلال: ناز و کرشمه، ج ۱، ص ۹۲۸ فرهنگ معاصر - الدلال: ناز، کرشمه، خرامیدن، آرامش. المنجد

ابرو، غمزه و ... آمده است. گاهی لذت و جذبه راز و نیاز و خوف و بیم حاصل از شناخت عظمت حضرت پروردگار، همراه شرمندگی و حیا می‌شوند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و این امر سبب می‌شود که مناجات‌کننده طرز سخن گفتنش با خداوند فرق کند و یا حاجت خویش را هم فراموش کند و فقط بخواهد خود را در چشم محبوب جلوه دهد. از منظر عرفان معنای این کلمه این است:

و آنگاه که بر اثر جلوه محبوب، از غایت عشق و شوق، باطن به غلغلی و اضطراب دچار گردد، حالت «دلال» دست می‌دهد.^۱

البته این حالت را با آن دلالی که برخی از مشایخ صوفیه بدان معتقدند، کاملاً متفاوت است. این حالت نیز از و نیاز به صورت قراردادی نیست که مثلاً کسی بگوید: من هم این مسائل را رعایت کرده‌ام. این نحو با خدا سخن می‌گیریم. بلکه این حالتی است که حتی برای آنان که مجاهدین در امر خدا هستند، وارد خاصی پیش می‌آید.. همانند چیزی که در پایان خطبه شفشقیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) تفاوت نهاد حضرت امیر (علیه السلام) مشغول مطرح کردن برخی از مشکلات و درد و دل‌های خود بودند که می‌فرمودند:

مردی از اهالی عراق برخاست و نامه‌ای به دست امام (علیه السلام) داد. حضرت خطبه را تمام کردند و آن نامه را مطالعه فرمودند (گفته شده که نامه در آن نامه بود که حضرت می‌بایست به آنها جواب دهد). وقتی خواندن نامه به پایان رسید، ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)! چه خوب بود سخن را از همانجا که قطع شد، از آنجا که می‌کردید؟ امام (علیه السلام) فرمودند:

→ الطلاب، ص ۱۶۰ - دلال: ناز و غمزه، اشاره به چشم و ابرو. فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء)، ج ۲، ص ۱۵۲۵ - دلال: ناز، کرشمه، غمزه، اضطراب و غلغلی که در جلوه محبوب از غایت شوق و عشق و ذوق به باطن می‌رسد (فرهنگ فارسی معین) دَلَل: کرشمه کردن و بدن و صورت و اعضای خود را پیچ و تاب دادن - اَدَلْ عَلَیْهِ: برای او ناز کرد - اِئْذَلْ: نازش پذیرفته شد - دلت المرأة علی زوجها: آن زن برای شوهرش ناز کرد - الدلال: نازکننده - الدّالّوا: جرأت و جسارت، ناز و ادا (المنجد).

۱- تبارشناسی و طبقه‌بندی مواجید عرفانی، ص ۶۵

«هَيَّاهَاتِ يَا بْنَ عَبَّاسٍ! تِلْكَ شِقَاقَةُ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ»^۱

هرگز! ای پسر عباس، شعله‌ای از آتش دل بود (که) زبانه کشید و فرو نشست.
ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند! بر هیچ گفتاری مانند قطع شدن سخن امام (علیه السلام) در این خطبه) این‌گونه اندوهناک نشدم، که امام (علیه السلام) نتوانست تا آنجا که دوست دارد به سخنش ادامه دهد.^۲

ناز کردن برای خدا گاهی لفظ، صراحتاً این معنا را می‌رساند و گاهی معانی و مفاهیم آن اینچنین است. حضرت علی (علیه السلام) در مناجات ملکوتی شعبانیه از این قبیل عبارات بسیار زیاد به جای عرضه می‌دارد:

«وَأَيُّكَ النَّارُ أَعْلَمْتُ أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ»^۳

اگر به جهنم ببری و من آتشم بیفکنی، فریاد می‌زنم آنجا و اعلان می‌کنم به اهل جهنم، که تو را دوست دارم. عاشق توام، که دست از دامنم نمی‌کشم.
با توجه به معصومیت حضرت و عدم بودن ایشان (به این جهت که ایشان مردم را بین بهشت و جهنم تقسیم می‌نمایند) و فراتر از این هم از ایشان، خود بیان این مطلب (که اگر فرض بر اینکه) مرا به جهنم ببری، نوعی ناز کردن است. زیرا اعمال بندگان روز قیامت با ترازوی ولایت او سنجیده می‌شود!

حضرت امام سجاده (علیه السلام) نیز در دعای شریف ابوحسین می‌فرماید:

«وَلَّيْنِ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ، لِأَخِيرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي بِكَ»^۴

اگر مرا به آتش جهنم بیفکنی، به اهل آن اعلام می‌کنم که منم به تو دوست دارم.
در فرازی از مناجات شعبانیه حضرت امیر (علیه السلام) عرضه می‌دارد:

«إِلَهِي، إِنِّ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتُكَ بِعَفْوِكَ، وَإِنِّ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي

۱- نهج البلاغه، خطبه سوهم.

۲- همان (ترجمة استاد دشنی)، ص ۳۱-۳۰.

۳- شکوای سبز، ص ۴۷.

۴- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۹۴- اقبال الاعمال، ص ۷۵- البلد الامین، ص ۲۱۲.



أَخَذْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ»^۱

چنگ در دامن بخششت می‌زنم، اگر لغزشهایم را نشانه بگیری، نشان از آمرزشت می‌گیرم. اگر به معصیتم بنگری، چشم به کرامت می‌دوزم. اگر بدی‌ام را به رخ بکشی، خوبی و لطف بی‌نهایت را برملا می‌کنم.^۲

یدالساجدین در دعای ابو حمزه عرضه می‌دارد:

«إِلَهِي، لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ، وَمَنْعَتَنِي سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ، وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فُضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ، وَأَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ، وَحَلْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبَرِّ، فَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ، وَمَا صَرَفْتُ وَجْهَ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ، وَلَا حَرَمْتُ حُبِّي عَنْ قَلْبِي. أَنَا لَا أُنْسِي أَيَّادِيكَ عِتْدِي»^۳.

خدایا! اگر مرا با زنجیر کشی و از مراحم خود در بین گواهان محروم سازی و چشمان بندگان را بر منسوانی من بینا سازی و به من امر کنی که در آتش بروم و بین من و نیکان فاصله داری هرگز امیدم را از تو قطع نمی‌کنم و آرزویم را از بخشش تو بر نمی‌گردانم و محبت را به من بیرون نمی‌رود و عطاها و بخشش‌هایت را فراموش نمی‌کنم!

حضرت موسای کلیم علیه السلام در مناجاتش با خدا عرض می‌کند:

«إِنَّ لِي فِي كَشْكُولِ الْفَقْرِ مَا لَيْسَ فِي خِزَانَتِكَ»^۴

من در کَشْكُول فقر و نیازمندی‌ام، چیزی دارم که در خزانه‌های تو نیست!

خطاب رسید: آن چیست ای موسی! عرض کرد: خدایی که من ندارم.^۴

امام علی علیه السلام در مناجات شعبانیه عرض می‌کند:

«إِلَهِي! لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي، وَلَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي».

۱- بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۸.

۲- شکوای سبز، ص ۴۷.

۳- بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۸۷، البلدالامین، ص ۲۰۹.

۴- انیس‌اللیل، ص ۲۳۹ - نفحات‌اللیل، ص ۱۰۹.

خدای من! اگر می‌خواستی خوارم کنی، دست به هدایت من نمی‌زدی. تو اگر رسوایی مرا می‌خواستی، این قدر با من مدارا نمی‌کردی.^۱

این نحوه بیان همان است که امام زین العابدین (علیه السلام) در دعای ابو حمزه به آن اشاره کرده و عرضه می‌دارد:

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي! لَوْ نَهَرْتُ نِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ وَلَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ».

قسم به مقام و عزت و بزرگیت ای سید من که اگر من از درگاهت برانی، هرگز از این در، نیایی از منی روم و از تملق و التماس به حضرتت دست برنمی‌دارم.

از این نوع نواها (ناز کردن) در لسان معصومین (علیهم السلام) بسیار است که نمونه‌های آن در دعای عرقه حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، دعای ابو حمزه امام سجاد (علیه السلام)، مناجات خمس عشره منسوب به آن بزرگوار است، مناجات شعبانیه حضرت امیرالمؤمنین، دعای کامل آن حضرت، دعای ندبه و به چشم می‌خورد و این مرحله را مرحله حق‌الیقینی برای انبیاء الهیه و ائمه هدی نام گذاشته‌ایم و معرفی کردیم.

باب نیازها همه با ناز باز شد راز و نیاز ما همه ناز و نیاز شد^۲

اما می‌توان مرحله‌ای بین این نوع مناجات و مرحله اولیه در نظر گرفت و آن را مرحله عین‌الیقینی نامید که مربوط به خواص است. همانند داستان آن زن مؤمنه‌ای که در گذشته دور در شهر گیلان زندگی می‌کرد و به تقدس و برهنگاری مشهور بود. نوشته‌اند زمانی در آن شهر قحطی به وجود آمد و آسمان، مدتی آفتاب را پنهان و باران بخل می‌ورزید. مردم تحت فشار قحطی و خشکسالی قرار گرفته و به در خانه‌های بی‌رن پارسا رفتند. این زن که از غم و اندوه مردم اندوهگین شده بود، از منزل خود خارج شد و شروع به جارو زدن در جلوی منزل خود کرد در حالی که ذکر خدا را بر زبان داشت. پس از جارو کردن سر را به جانب آسمان کرد و عرض کرد: خدایا! من جارو

۱- شکوای سبز، ص ۴۶.

۲- حبیب‌نیازی.

زدم، تو آب پاش! نوشته‌اند، ساعتی نگذشت که ابرهای باران‌زا، بر سر شهر سایه افکند و باران مفصلی بر مردم این شهر بارید.

در روایت آمده است که بنی اسرائیل هفت سال به بلای قحطی گرفتار شدند. هفتاد هزار زن و مرد آنان برای خواندن نماز استسقاء رفته، دعا کردند ولی باران نیامد! خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود: چگونه مستجاب کنم دعای افرادی را که گناه سراپای آنان فراگرفته، باطنی خبیث و پلید دارند. مرا بدون یقین می‌خواهند و از کیفر من خود را ایمن می‌دانند! ای موسی! بنده‌ای به نام «برخ» دارم؛ هرگاه او مرا (در این امر) بخواند، دعایش را مستجاب کنم!

موسی علیه السلام سران هر چه جستجو کردند، برخ را نیافتند؛ تا آنکه در یکی از روزها حضرت کلیم علیه السلام چشمش به غلام سیاهی افتاد که در پیشانی‌اش آثار سجده نمایان بود. موسی علیه السلام با نور نبوت صلوات الله علیه او را شناخت و بر او سلام کرد. فرمود: نام تو چیست؟ عرض کرد: برخ. فرمود: من در جستجوی تو بودم باید هم اکنون به صحرا بروی و برای آمدن باران دعا کنی. برخ چنین مناجات کرد:

«پروردگار! روش تو با بندگان باید چنین باشد! و این کار از حلم تو به دور است! چه اندیشه تازه‌ای برای پدید آمدن آب ابرهای باران رحمت تو نقصان یافته، یا بادهایی که ابرها را هدایت می‌کنند، سر از فرمانت پیچیده‌اند؟ یا باران رحمت تو تمام شده است؟ یا بندگان تو بر گناه کاران شدت یافته مگر نه این بوده، پیش از آن که تو گناه کاران را به وجود آوردی، بسیار آمرزنده بودی. تویی که رحمت و مهربانی را آفریده‌ای و خود را به بخشش و جود امر کرده‌ای، آیا ممکن است که تو خود، چنین نباشی؟! یا آنکه می‌ترسی قدرت تو تمام شود که بر کیفر ما شتاب کرده‌ای؟»

هنوز مناجات برخ، تمام نشده بود که بنی اسرائیل غرق در باران رحمت خدا شدند. برخ در مراجعت، موسی علیه السلام را دید و گفت: «دیدم که هسچون کسی که با خدا محاجه

کند، سخت گفتم و خداوند هم با من به انصاف رفتار فرمود؟»^۱

مالک ابن دینار گوید: «مردم آماده رفتن به زیارت خانه خدا بودند. در میان مسافرین، زنی ناتوان را دیدم که بر شتری لاغر سوار بود، مردم او را از مسافرت با چنین مرکبی منع می کردند. زن (که علاقه زیارت کعبه تمام وجودش را فرا گرفته بود) به گفته آنها توجه نمی کرد! در بین راه شترش خوابید و از کاروان بازماند. من به او رسیدم و سوار شدم که به تو گفتند، ولی نپذیرفتی! اکنون چه خواهی کرد؟! جوابم را نداد! سر به سبیل آسمان برداشت و گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فِي خَانَةِ خَدَمِ كُذَّاسْتِي وَنَهَ مَرَاةَ خَانَةِ خُدَّتِ رَسَانِي».

«مگر کسی غیرِ تو، لَمَّا شَكَوْتُهُ إِلَّا إِلَيْكَ».

اگر چنین کاری را شتری در حق من انجام می داد، شکایتش را به تو می کردم، ولی اینک نزد چه کسی شکایت برم؟!

مالک گفت: دیدم از میان ابناء شخصی آشکار گشت که مهار شتری در دست دارد، نزدیک آن زن شده، گفت: سوار شتر من به خوبی آن در میان کاروان نبود. سپس همانند برق از نظرم ناپدید گردید! دیگر مکه هنگام طواف او را ندیدم؛ سوگندش دادم که خود را به من معرفی کند!

گفت: نامم شهره، مادرم مسکه، دختر فضه، کنیز حضرت فاطمه علیها السلام است. چون از کاروان جا ماندم، به حضرت زهرا علیها السلام متوسل شدم و خبر را به آن حضرت قسم دادم. خدای تعالی به وسیله فرشته ای، ناقه ای برایم فرستاد تا پیاده نامم^۲.

از این قبیل عرض نیازهای با ناز در بین خواص و صالحان نیز بسیار است که نشان از روحيات خاص آنان و آشفشان درونی آنها دارد. در بعضی از تفاسیر است که یک روز عید یکی از بزرگان، از برای انجام نماز عید به مصلی رفت و بعد از نماز عرض کرد: بارخدا یا! مرا (در این روز عید) مشمول رحمت خود ساز، چه آن که خودت فرموده ای:

۱- عرفان و عبادت، ص ۵۶۴.

۲- همان، ص ۵۷۰.

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱. و اگر من از محسنین نباشم، از صائمین هستم، و تو درباره صائمین فرموده‌ای: ﴿وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ... اَعْدَالَهُ لِهِمْ مَغْفِرَةٌ وَاجْرًا عَظِيمًا﴾^۲ و اگر از صائمین به شمار نیایم، باشد که در شمار مؤمنین، محسوب گردم و تو در حق مؤمنین فرموده‌ای: ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾^۳ و اگر چنین باشم، پس (بیچاره و) از جمله مصیبت زدگانم، زیرا که مصیبتی بالاتر از محرومیت از رحمت نیست و حضرت درباره مصیبت زدگان فرموده‌ای: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۴ پس به واسطه مصیبت کسی بر من ترحم فرما.^۵

پس همه اینها پس از آنکه عجز بنده است به خالق خود با تفاوت در الفاظ و معانی که فرق آن در اشخاص و حالات و مراتب آنان است. همه اینها با ادبیاتی مختلف می‌گویند: یارب مکن از لطف پندار ما را هرچند که هست جرم و عصیان ما را ذات تو غنی بوده و ما محتاج به محتاج به غیر خود مگردان ما را از طرفی خداوند هم پاسخ این عبادت را و نیازها را به بهترین نحو ممکن خواهد داد و بسیار مشتاق شنیدن راز و نیاز بندگان است چنانکه فرمود:

﴿دَعَاهُمْ بِلُطْفِهِ كَأَنَّهُ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِمْ﴾

خدای مهربان چنان بندگان را با لطفش به سوی خود دعوت کرده است که گویا به آنان نیازمند است!

و درد دل و راز و نیاز و مناجات با خدای سبحان نشان از دوستی طرفین است. چرا که اگر خداوند اذن و توفیق ندهد بنده نمی‌تواند لب به مناجات باز کند. پس این دوستی دوطرفه است. در حدیث قدسی آمده است:

۱- سورة اعراف: آیه ۵۶.

۲- سورة احزاب: آیه ۳۵.

۳- سورة احزاب: آیه ۴۳.

۴- سورة بقره: آیه ۱۵۶-۱۵۷.

۵- جنة العالیة، ج ۲ - آئین نیایش، ص ۲۶۴.

«يَا بَنَ آدَمَ وَ حَقَّكَ عَلَيَّ اُنِّي اُحِبُّكَ فَيَحَقِّي عَلَيْكَ اَحَبَّنِي»^۱.

ای فرزند آدم! به حق تو بر من سوگند که من تو را دوست می‌دارم، پس تو را به حق خودم بر تو سوگند می‌دهم که تو نیز مرا دوست بدار.
شکوه خداوند نشان از اهمیت مناجات بندگان در نزد او دارد. آنجا که به حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید:

«يا عيسى! كم اُطيلُ النَّظَرُ؟ و اَحْسِنُ الطَّلَبُ؟ وَالْقَوْمُ لَا يَرْجِعُونَ؟»^۲.

ای عیسی، تا کی چشم به راه باشم و پیگیری کنم و مردم به سوی من بازنگردند؟! در خبر آمده که خداوند می‌فرماید:

أَنْيُنُ اسْتَسْبَحَ بِسَبْحٍ إِلَى مِنْ تَسْبِيحِ الْمُسَبِّحِينَ»^۳.

ارزش انابه و تضرع گناهان نزد من از عبادت و تسبیح تسبیح‌کنندگان بیشتر است.
چه انسان است که می‌شود از عشق از، نفس نیازمندان.^۴

در بسیاری از احادیث و روایات این مطلب تأکید شده است که اگر کسی می‌خواهد در زمان بلا و نیازمندی دعایش مستجاب گردد، باید در زمان آسایش و بی‌نیازی و آرامش نیز دعا کند. یعنی همیشه با خداوند ارتباط داشته باشد تا صدایش ناآشنا نشود. اما این سخن مفهوم عمیقی دارد و سؤالی در ذهن انسان پدید می‌آورد و آن این است که در کدام زمان ما بی‌نیاز از حق هستیم؟! در جواب این پرسش باید گفت که نیاز انسان به حق تعالی همیشگی است.

پیش هر موی توام عرض نیاز دگر است.

اما گاهی بر اثر غفلت، بنده فکر می‌کند در بی‌نیازی به سر می‌برد. چرا که آسایش و امنیت جزو نعمتهایی است که تا وجود دارد، انسان از آن غافل است (و زمانی که آن‌ها را

۱- رساله لقاءالله، ص ۶۴۰ - تذکرة المتقين، ص ۱۲۳.

۲- همان، ص ۱۴۱.

۳- داستانهای از لطف خدا، ج ۲، ص ۱۲۵.

۴- سعدی.

۵- میرزا نوری.

از دست می دهد مشخص می شود که آنها چه نعمت هایی بوده) و در همان زمان برخی، نیازمندی خود را فراموش می کنند و سرمنشأ مسائلی چون موفقیتها و پیشرفتهای ... را خود می شمروند! در این مواقع بنده دچار اشتباه در تطبیق گردیده است. به فرموده یکی از بزرگان، ما مردم مسلمان اکثراً از موسی علیه السلام حرف می زنیم، ولی قارونی فکر می کنیم. چرا که قارون می گفت: خودم علم (اقتصاد) داشتم، خودم زحمت کشیدم، خودم به دست آوردم!

پس بخش خدا چیست؟ حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام در دعای عارفانه عرفه عرصه می دارد:

«إِلَهِي. أَنْتَ فَقِيرٌ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي».^۱

خدای من! من در حال بی نیازی نیازمندم، پس چگونه در حال نیاز، نیازمند نباشم؟! من که به هنگام ثروت، فقیرم، چگونه با این همه فقر، توانگر باشم؟ خدای من! اوج غنای من در مقابل تو، حضرات بر است؛ چه رسد به اکنون که ساکن دره تنگدستی ام. کدام ثروت است که از تمنای تو کدام داشتن است، که در مقابل اعطای تو رنگ نیازد؟ و کدام توانگری است که واصل به خانه تو نباشد؟^۲

باز آمدم به سوی تو، برگشته ام به کویت این خانه را رایی، محتاج یک نگاه است

۱- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ - اقبال الاعمال، ص ۳۴۸.

۲- شکوای سبز، ص ۱۱۴.

ابیاتی چند پیرامون ناز و نیاز

- ناز کن به چنین حسن و لطافت که تو راست ناز کن ناز، که شایسته ناز آمده‌ای
(شیفته همدانی)
- تعلیم ناهنجار چه دهنده چشم مست را؟
(اختر یزدی)
- چونکه به بخت ما رسد، اینهمه ناز می‌کنی
(سعدی)
- خوش صید غافل به سر تیر آمده
(وحشی بافقی)
- خراب ناز و پامال اداها می‌کند ما را
(منعم هندوستانی)
- خوش آن ادا که هزاران هزار وعده ناز
(حشی بافقی)
- عالمی کشته شد و چشم ترا ناز همان
(جلالی)
- دستم بگیر، گز غم ایام، خسته‌ام
(ناظر نظامی)
- دلربایانه دگر بر سر ناز آمده‌ای
(صائب تبریزی)
- زده کن کمان ناز که نخجیر آمده است
(حشی بافقی)
- به نیم جنبش می‌ثان را تواند کرد
(حشی بافقی)
- صد قیامت شد و حسن تو در غلغله همان
(جلالی)
- نازم بکش که عاشقم و دلشکسته‌ام
(ناظر نظامی)
- از دل ما چه بجا مانده که باز آمده‌ای؟
(صائب تبریزی)

دو چشم مست تو خوش می‌کشند ناز از هم
نمی‌کنند دو بدمست احتراز از هم
شدی بخواب و بهم ریخت خیل مژگان
گشای چشم و جدا کن سپاه ناز از هم
(شاطر عباس صبوخی)

دزدیده فکندی به من از ناز نگاهی
قربان نگاه تو شوم باز نگاهی
(شاعر: ناشناس)

دل اهل ارادت به تو شاد
به تو نازم که مریادی و مراد
(اسکندرنامه جامی)
گر مصور بودی آن دستان خواهد کشید
حیرتی دارم که نازش را چسان خواهد کشید؟
(لسانی شیرازی)

گرم به جور و جفائی نمی‌توانم رنجم
که مست نازی و اینها به اختیار تو نیست
(سلمان ساوجی)
گر دل از عرض تمنا به مرادی رسد
استقدر شد که تو را بر سر ناز آورم
(زکی همدانی)

محمل لیلی مکن ای ساریان بار شتر
می‌کش بر دوش مجنونی که نازش می‌کشد
* * *

گر بگذری به ناز چو لیلی به طرف دشت
مجنون دردم صحرانشین، همه
(هلالی جغتایی)
مرا نتوان به ناز و سرگرانی صید خود کردن
نگردم گرد معشوقی که گردان نمی‌گردد
(عابد تبریزی)

من نمی‌گویم که منع نرگس غماز کن
بنده چشمت شوم، تا می‌توانی ناز کن
(قصاب کاشانی)

مپسند بیش از اینم در بند چون اسیران
ای نرگست همه ناز، چشمی به گوشه گیران
(مهرداد اوستا)

- معلّم همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت
(سعدی)
- ناز کردی، جور کردی، از برم رفتی به قهر الفت نازم که از نازت پشیمان آمدی
(علی اشتری)
- گر ز ماقه ناساز، خو بگرداند که ترک مست من از ناز رو بگرداند
(عتابکی نکلو)
- هر گاه آن شوخ به ما غیر نگاهی نکند آنهم از ناز کند گاهی و گاهی نکند
(هلالی جغتایی)
- ناگاه در قفا جگری گری به ناز قربان رفتن و به قضا دیدنت شوم
(ملک طیفور انجدانی)
- هر کسی را برگرفت از خاک دامن سنان چون به خاک ما رسید از ناز دامن برگرفت
(میرزا جعفر قزوینی)
- اهل عصیان به تو لای تو گر تکیه کنند معصیت ناز کند روز جزا بر غفران
* * *
- همت ما نکشد صنت نازی ز کسی ای پادشاه، به سف به صبا ارزانی
(صائب)
- یک نگه آئینه دیدی، صبتلای خود شدی ای بلاگردان ناز، برون لای خود شدی؟
(صائب هندی)
- هر سر موی تو را جلوۀ ناز دگرست نگاهی سوی خود انداز که دیدن زری
(کلیم)
- یک بار سر بر آرز جیب قبای ناز دست مرا بین، به گریبان چه می کند؟
(صائب)
- نازیننی چون تو را، دل داده ای باید چو من عشق عالم سوز باید، حسن عالم گیر را
(پارساتوسرکانی)

به یک دو قطره که ایثار سازی ای خواجه بسا که در رخ دولت کنی کرشمه و ناز

* * *

نکرد یاد من از ناز و من بدین خود را دهم فریب که بر قاصد اعتماد نکرد

(میر محمدجعفر تبریزی)

قامتش بر جلوه ناز است و کوته همّتان همچنان بر شیوه سرو چمن مایل هنوز

(کاشفی افغانی)

مستم عشق بنام که نیش بر رگ لیلی زند و از رگ مچنون خسته خون بدر آید

(دهقان سلمانی)

بیش از اینم بخت جانم لعلت ناز و عتاب از گناه بی حسابم درگذر روز حساب

(علامه الهی قمشه‌ای)

ناز پرورده تنعم نبرد اماندم عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

(حافظ)

چند نازی تو بدین مستی، بس است بر سر هر کوی چندان مست هست

(مولوی)

سروست قامت تو از ناز سرکشیده عارض تو از نور آفریده

(اهلی ترشیزی)

بنام به بزم محبت که آنجا گدای به شام قابل نشیند

(طیب اصفهانی)

گر بر سر و چشم من نشینی بارت بکشم که ناز من

(سعدی)

نازم آن چشم سیه کز یک نگاه آشنا مردم آگاه را از خویشتن بیگانه کرد

(فروغی بسطامی)

از ناز چه میخندی بردیده که می‌گرید؟ این دیده زمانی نیز خندیده که می‌گرید

(علی اشتری)

دلم آشفته آن مایه ناز است هنوز مرغ پر سوخته در پنجه باز است هنوز
جان به لب آمد و لب بر لب جانان نرسید دل بجان آمد و او بر سر ناز است هنوز
(عماد خراسانی)

من آن ترک طناز را می شناسم من آن مایه ناز را می شناسم
(امیر خسرو دهلوی)

ای نازن از عشق تو دیوانه ام دیوانه ام وز دیگران یکبارگی بیگانه ام بیگانه ام
(دکتر محمدحسین علی آبادی)

بس که در چشم بد خیره نگاه هوسم نگه گرم ترا بر سر ناز آوردم
(ابوالحسن ورزی)
مکن مباد که عادت بند تو بد است این همه عادت به خشم و ناز مکن
(وحشی بافقی)

بپای چشمه طبع من این بلند سر به سرفرازی آن سرو ناز می گویی
(شهریار)
دگر نه ناز نگاری کشم نه رنج بهاری نه دست عشق به یاری دهم نه دل به نگاری
(دکتر مهدی حمیدی)

ای یاد او بی روی او عشقم تویی نازم تویی
ای جام می دور از حشمت بهشته دمسازم تویی
(علی اشتری)

بهر پرسیدم ای مایه ناز آمده ای بنده ات من، چه عجب بنده نوا آمده ای
نرسد آفت گلچین بتو ای گلبن ناز که ز خوبی همه برگ و همه ناز آمده ای
(مشتاق اصفهانی)

می آید از حدیث تو بوی نیاز و ناز گویی زبان بلبل و گل در دهان توست
(ملا فتحی اردستانی)

موج نگاه او که هماهنگ ناز اوست

از بس نیاز دیده، سر از ناز می‌کشد

(علی مزارعی)

ای خوش آندم که بروی تو نظر باز کنم

خویش را گرم نیازت کنم و ناز کنم

(حکیم محمد سعید)

لاله آسا بسَم این داغ، که دارد به نیاز

ناز با نرگس او دست در آغوش هنوز

(مشفق کاشانی)

از معشوق از نیاز عاشقان بالا گرفت

ورنه پاداش محبت بی وفایی‌ها نبود

(سهیلی)

چه گم می‌گردد چشم، بلاگردان نازم کن

نگاهی چند ناز آلوده، در کار نیازم کن

(وحشی بافقی)

میان عاشق و معشوق، فراق بسا است

چو یار نافر نماید، شما نیاز کنید

(حافظ)

صد ناز می‌کشم ز تو از بهر یک ناز

میایدم ز بهر گلی بوستان خرید

(اوجی نظری)

گل به فکر ناز و بلبل در نیاز، اما دریغ

درب گلستان بهر سو در کمین صیاد هست

(عاشق اصفهانی)

ناز بر من کن که نازت می‌کشم تا زنده‌ام

نیم جانی هستم می‌آید ناز از من هنوز

(وحشی بافقی)

نیاز عاشقان معشوق را بر ناز می‌دارد

تو سر تا پا وفا بودی، تو را من بی وفا کردم

(میراطی قمی)

بریز زاله ز ابر مژه بسوز و گداز

که کیمیا ی مراد است خاک کوی نیاز

به یک دو قطره که ایثار سازی ای خواجه

بساکه در رخ دولت کنی کرشمه و ناز

پیش یوسف نازش و خوبی مکن جز نیاز و آه یعقوبی مکن

(مولوی)

الهی! اگر وظائفان به تو امید دارند، جفا کاران به غیر تو پناهی ندارند، اگر بیایی در باز است و اگر نیایی بی نیاز است. چون به او نگری تو را ناز به و چون به خود نگری تو را نیاز به!

از بر خاک درت روی نیاز آوردم آن دلی را که شکستی به تو باز آوردم

سوخته اند ناز مکن دست تمنایی را که به دامن تو از روی نیاز آوردم

(ابوالحسن ورزی)

پر است ز مهر تابان، نیاز کم است مکن چنانکه شوم از تو بی نیاز مکن

(وحشی بافقی)

در نمی گیرد نیاز و در می آید محبت دوست خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

* * *

گر خدا بند نواز است ز خلق چه باز؟ می کشم ناز کسی تا به همه ناز کند

*

سرو من اینقدر این سرکشی و ناز چر که بد لجویی ارباب نیاز آمده ای

چه غم از عجز و نیاز منت ای سرو روان که در سنان به قدم عشوه و ناز آمده ای

(مشتاق اصفهانی)

خوش آن نیاز که دفع حیا تواند کرد نگاه را به آتش آتش تواند کرد

* * *

بریز ژاله ز ابر مزه بسوز و گداز که کیمیای مراد است خاک کی نیاز

* * *

نیاز و عجز و صبری، و خط و ناله و زاری دلا به عشق نکویان، چه کارها که نکردی؟

(طلعت اصفهانی)

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بالا بکند

(حافظ)

و آن نیاز و آه و سوز نیمه شب

ای خنک آن گریه اهل طلب

(مولوی)

سازگاری نکند خلقت خدایا تو بساز

بی نیازی ندهد دهر خدایا تو بده

* * *

چندین به نماز و روزه خویش مناز

ای زاهد خود بین که نه‌ای محرم راز

بازیچه بود نماز، بی صدق و نیاز

کسب ز نیاز می‌گشاید نه نماز

(خواجه عبدالله انصاری)

نیاز و مسکنت و عجز و غم سپاه منست

گدا و عشق و زمان وقت خویشتم

(قائنی)

توانگر دل و عشقم، نه درهم و دینار

مرا فقیر مخور و نه از من که من

(نظام وفا)

کنم این حدیث کوتاه که غم دراز دارم

منم آن نیازمندی که به تو نیاز دارم

هشیان و مستیش همه عین نماز است

درکوی خرابات، کسی را که نیاز است

(فخرالدین عراقی)

بزن فلان فضا راز و نیاز می‌گویی

بسوی عرش الهی گشوده‌ام پر و بال

(شهریار)

به گریه سحری نیازم شش است

بیار می‌که چو حافظ مدامم استظهار

قصه دوستی دانی که چرا دراز است، زیرا که دوست بی نیاز است.

(خواجه عبدالله انصاری)

تو خواه بگو خواه مگو، می‌داند

او نیک و بد مرا نکو می‌داند

گر می‌کشد و می‌کشد او می‌داند

تو بنده با نیاز و او بنده نواز

(شاعر: ناشناس)